مجلهٔ

دانشکدهٔ ادبیات ۱۷

شمارهٔ ۲ سال هفتم

دی ماه ۱۳۳۸

* سرگذشت

سه‌هزار و پانصد سالهٔ ایران[۱]

از : دکتر ذبیح‌الله صفا

استاد کرسی تاریخ ادبیات فارسی

هر گاه سخن از تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران بمیان آید ، ناگزیریم از سرحدات امروزین که مخلوق حوادث سیاسی و نظامی دوقرن اخیرست ، چشم بپوشیم، و بحث خود را بسرزمین پهناوری که اصطلاحاً « فلات ایران » میگویند تعمیم دهیم.

پشته[۲] («فلات» یابتعبیردیگر «نَجْد») ایران یکی‌ازپشته‌های پهناور آسیاست که حدّ جنوبی آن دریای فارس[۳] و دریای عمان ، و حدّ شمالیش دریای مازندران[۴] ورودخانهٔ «کورا»[۵] وبیابان‌خوارزم[۶]، وحد غربی آن دامنه‌های‌غربی کوههای زاگرُس[۷] وحوزهٔ اَرْوَند رود[۸] است . این پشته ها در مشرق بکوههای غربی درهٔ سند و جبال دامنه‌های غربی پامیر و حوزهٔ آمویه دریا (جیحون) محدودست . مساحت این پشتهٔ پهناور را ۲۶۰۰۰۰۰ کیلومترمربع نوشته‌اند.

دراین‌سرزمین وسیع ازروزگاران قدیم‌همواره زبان ولهجات مشابه وفرهنگ

* عنوان یك سخنرانی که نگارندهٔ این سطور در رادیوتهران‌ایراد کرده‌است .

واحدی که بزبان وفرهنگ ایرانی معروفست رایج بود.

پیش‌ازمهاجرت آریاییان ایرانی باین سرزمین اقوامی از نژادهای متفاوت و با تمدنهای متشابه در آن می‌زیستند که اطلاع محدودی از آنان در دست داریم[۹]. ازمیان این اقوام عیلامیان تمدنی قابل توجه داشته‌اند که ازحدود چهارهزارسال پیش ازمیلاد شروع میشد.

دراواسط هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد مسیح طوایفی ازیك نژاد سفید پوست، ازدو راه جیحون و کوههای قفقاز بداخلهٔ نجد ایران روی آوردند. این قبایل شعبه‌یی از نژاد سپیدپوست هندواروپایی[۱۰] بودند که نزدیك سه‌هزارسال پیش‌ازمیلاد مسیح ازهمنژادان خود جدا شدند[۱۱] و بآسیای مرکزی مهاجرت کردند[۱۲]. در آن روزگار عمر قبایل مذکور ببیابان‌گردی و نگاهداری مواشی میگذشت و مانند همهٔ صحرانشینان در سواری وتیراندازی چیره دست بودند. قبایل مهاجر مذکور دیرگاهی بایکدیگر در ناحیه‌یی ازآسیای مرکزی که دردامنه های فلات پامیرو دره‌های حاصلخیز آمویه ـ دریاوسیردریا گسترده بود، زندگی کردندودسته‌یی ازآنهاهم‌ظاهراً در ناحیه‌یی نزدیك دریاچهٔ خوارزم، که در اوستا اَئیریَنَ وَاِجَه[۱۳] (ایران ویج) نامیده شده است، بسر بردند[۱۴]. مجموع‌این‌اقوام‌بدودستهٔ‌اصلی‌منقسم‌میشدند. دسته‌یی را که خوداز چندشعبهٔ زورمند تشکیل میشد سَك[۱۵] و دستهٔ دیگر را که متمدن تر از دستهٔ نخستین بود، اَریَ مینامیدند.

قبایل سَكَ مردمی بیابانگرد وسوارانی شجاع وتیراندازانی ماهر بودند که مدتها درآنسوی سرحدات شمال و شمال شرق ایران باقی ماندند و از اقوام متعدد آنها نام دودستهٔ داه[۱۶] وسئیریم[۱۷] (که بنابربعض اقوال ایرانی وبپاره‌یی قولهای دیگر سکایی بودند) دراوستا، واسم دسته‌های دیگر[۱۸] در کتیبه‌های پارسی‌باستان و کتب یونانیان آمده‌است. دسته‌هایی ازین‌قبایل دردوره های مادی وهخامنشی چند باربر آریائیان ایرانی تاختند[۱۹] ونخستین‌بارداریوش بزرگ توانست قسمت اعظم آنها را یکچند

باطاعت دولت ایران در آورد[۲۰]. مبارزات ممتد ایرانیان باسکاها تأثیر شگرفی در داستانهای ملی، از اوستا گرفته تا شاهنامه کرده وقسمتی‌ازمواد تاریخ قهرمانی مارا تشکیل داده است. با این توضیح که چون درقرون بعد جای این اقوام سفید پوست آسیای مرکزی را قبایل زردپوست اورال و آلتایی[۲۱] گرفتند، همهٔ وقایع داستانی که مربوط بآنها بود باقوام زرد پوست تورانی نسبت داده شد[۲۲] و حال آنکه بنابر تحقیقات اخیر حتی قوم توری[۲۳] یعنی‌تورانی‌هم که نامش‌بارها در اوستا آمده، باهمهٔ پهلوانان وشاهان خود ازاقوام هندواروپایی آسیای مرکزی بوده است.

مهمترین هجوم ومهاجرت اقوام سَکَ بنواحی شرقی ایران دراواخرقرن دوم قبل‌ازمیلادصورت گرفت[۲۴] واین‌امرنتیجهٔفشارتهاجمی‌اقوام‌اورال‌وآلتایی‌بمنزلگاههای آنان درآسیای مرکزی بوده‌است. همسایگی‌اقوام زرد پوست با شاهنشاهی‌ایران از همین روزگارشروع شد[۲۵]. براثرسکونت دسته‌یی ازاقوام سَکَ درنواحی شرقی‌ایران نام سیستان که تاآن روزگارزَرَنکَ بود تبدیل به «سَکِستان» وسیستان[۲۶] شد ونام قدیم‌آن ولایت فقط برای شهر اصلی سیستان باقی ماند که تا قسمتی از عهد اسلامی زَرَنج[۲۷] نامیده میشد.

پیداست که حملات قبایل زردپوست موجب مهاجرتهای جمعی اقوام سَکَ از آسیای‌مرکزی وپیوستن آنها بشعبی‌ازآن نژاد شد که درسواحل‌شرقی‌وشمالی‌دریای مازندران واراضی شمال وشمال‌غرب دریای سیاه سکونت داشتند.

پیش‌ازین گفتم که قبایل هندواروپایی‌آسیای مرکزی بدو شعبهٔ بزرگ سَکَ و «اَریَ» منقسم میشد. قبایل «اَریَ» که‌آنهارا هندوایرانی مینامیم، پدران دو ملت بزرگ‌ایران وهندبوده‌اند. این‌قبایل‌خودرا «اَریَ» یعنی شجاع و شریف مینامیدند وبهمین سبب هنگامی که شعبه‌یی‌ازآنان از هندوکوش گذشته وبردرهٔ سندوقسمتی از اراضی‌هندوستان مسلط شدندآنرا «اَریَ وَرْتَ»[۲۸] خواندند وشعبهٔ دیگریعنی‌آن قوم که خودرا «اَئیریَ» نامید، بعد ازسکونت در نجد ایران آنرا «اَئیریَنَ»[۲۹] یعنی

سرزمین قوم آری نامید. این اسم درتمام دورهای تاریخی ایران تاروزگارما باقی ماند. درلهجه‌های میانهٔ ایرانی آنرا اِران و اِرانشتر ودرلهجه‌های متأخر ایران و ایرانشهر تلفظ کرده‌اند.

مهاجرت قبایل آئیریَه بایران دیرتر از اواسط هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد صورت نگرفته‌است. دراین باره دلایل مختلفی دردست داریم، ازآنجمله اطلاعاتی‌است که از متون هیتی[۳۰] آسیای صغیر بدست می‌آید. این متون که متعلق بحدود چهارده قرن قبل‌ازمیلادمسیح‌است ،درا کتشافات بغاز کویی[۳۱] پایتخت هیتی‌ها بدست آمده ومتضمن‌عهدنامه‌هایی بین اقوام میتانی[۳۲] شمال بین النهرین ودولت هیتی‌است. دراین عهدنامه امرای‌میتانی‌بخدایان آریایی مانند «میثرَ»[۳۳]، «وَرُونَ»[۳۴]، «ایندرا»[۳۵] قسم یاد کرده‌اند[۳۶] و همین امر دال است برنفوذ اقوام هندوایرانی پیش ازتاریخ مذکور در فلات ایران.

مهاجرتهایی که ازاین اوان‌آغازشده بود، مدتها ازراه مشرق وشمال[۳۷] بایران ادامه یافت. دراین مدت قبایلی که غالباً درحال حرکت بودند نواحی شمال غرب و مغرب ومرکزومشرق ایران را از وجود بومیانی که درآن نواحی‌میزیسته‌اند، پاك کردند وخودجای‌آنان راگرفتند.

دسته‌یی که درشمال‌غرب ومغرب‌وقسمتی‌ازنواحی‌مرکزی‌فلات‌ایران‌سکونت گزید، چنانکه‌از کتیبه‌های شَلمَ نَسَّر دوم پادشاه آشوری برمیآید، درقرن‌نهم‌قبل‌از میلاد از دوقبیلهٔ « مادای » و « پارسُوآ » (البته بنابرضبط آشوری) پدید میآمد که پادشاه آشورهردورا درسال ۸۳٦ پیش ازمیلاد مطیع و باجگزار خود کرد[۳۸]. دراین تاریخ هنوزقبایل « پارسَ» در شمال دریاچهٔ « اُورمیَه »[۳۹] یعنی همان‌دریاچه‌یی که در متون اوستایی « چَئچَستَ»[۴۰] ودرمتون‌پهلوی« چِچَست» ودرشاهنامهٔاستادابوالقاسم فردوسی‌چیچست نامیده شده‌است، میزیستند ومسلماً مهاجرتشان‌بطرف جنوب بعد ازین تاریخ صورت پذیرفت.

دستهٔ دیگر که ازرود جیحون گذشتند ودر نواحی شرقی وشمال شرق ایران سکونت اختیار کردند، همان دسته‌اند که اوستا ازمیان آنان و بلهجهٔ متداول بین آنان بوجود آمده بود. بشهادت گاثاها ویشتهای کهن مانند مهریشت و آبان یشت وقطعات کهن یسناها که همهٔ آنها مقدم برقرن پنجم ومربوط بازمنه‌یی میان قرن پنجم ودهم قبل ازمیلاد دست[۴۱]، عده‌یی از امرای محلی بالقب «کَوی»[۴۲] یا «کَی» یعنی «شاه» بر دستهٔ مذکورحکومت میکردند و گویا گاه قلمرو تسلط خودرا تا گرگان و مازندران از طرفی ودرهٔ سند ازطرف دیگر، وسعت میدادند[۴۳]. نخستین کَی دراوستا «کَوی کَواتَ» (کیقباد) و بزرگترین آنان «کَوی هَئوسرَوَه» (کیخسرو) وآخرین آنان «کَوی ویشتاسپَ» (کَی گشتاسپ) حامی زرتشت پیغامبر است که نام او بدفعات در گاثاها ملاحظه میشود. اگر همچنانکه بثبوت پیوسته است، زرتشت پیغامبر در حدود ده قرن پیش از میلاد ظهور کرده باشد[۴۴]، تاریخ سلسلهٔ کیان بپیش ازاین تاریخ مربوط میشود. آنچه دربارهٔ پادشاهان بعداز کَی گشتاسپ درتاریخ داستانی کیانیان می‌بینیم تأثیراتی است از سرگذشت پادشاهان هخامنشی و نمایندهٔ خاطراتیست که ایرانیان بعد از حملهٔ اسکندراز آن سلسله حفظ کرده‌اند[۴۵].

ازوضع آریائیان مشرق ایران که خود بچندشعبهٔ معتبرمنقسم میشده‌اند، پیش از دورهٔ هخامنشیان اطلاعات کافی نداریم مگر آنکه اشارات اوستارا با برخی ازشواهد تاریخی منطبق سازیم ودرین باب مورد استفاده قراردهیم. اهمیت این دسته در آنست که بزرگترین مصلح آیین آریایی ایران زَرَتوشترَ سپیتَمَه[۴۶]، علی رغم روایاتی که اورا به «رَگَ» (ری) و «چِئچستَ» (اُورمیَه) منسوب میدارد[۴۷]، ازمیانشان برخاست وپرستش دَئوَهای (دیوان) هندوایرانی را که ربّ النوعهای غیرمجرّد ونمایندگان عوامل مختلف طبیعی یامفاهیم تجسُّم یافتهٔ معنوی بودند، بپرستش مفاهیم مجرّد تبدیل کرد وبتعبیراصطلاحی مزدیسنا را که قریب بتوحید است، جانشین دیویسنا ساخت که همراه باشرك است.

این دسته اهمیت دیگری هم برای ما دارند و آن ایجاد عوامل و مواد اساسی تاریخ داستانی وحماسه های ملی ایرانست. قسمتی از تاریخ داستانی ایران که مقدّم برعهد هخامنشی بود دریکی از نسکهای مفقود اوستا موسوم به «چهردات نسک» آمده بود ودرنسکهای موجود اوستا علی الخصوص در یسناها و یشتها هم قسمتهای مهمی از آن باقی‌مانده است. جنگها و جلادتهای امیران وملوك طوایف پارتی هم که بعداز دورهٔ اوستایی شهرت یافتند قسمت دیگری ازمواد حماسهٔ ملی‌ماست که ذهن داستان پرداز ایرانیان آنرا باحوادث وقهرمانان اوستایی ازطرفی وبازماندهٔ اطلاعات خود ازسر گذشت شاهنشهان هخامنشی ازطرفی دیگر پیوند داد و داستانهای مدوّن خداینامها وشاهنامها را ازین راه بوجود آورد[۴۸].

امّا تاریخ مکتوب ایران بنحوی که یونانیان و رومیان و آرامیان و ارمنیان نوشته‌اند، و کتیبه‌های موجود و اشارات کتب عهد عتیق و بعضی از آثارمکشوفه در ایران و ممالك مجاور آنها را تأیید میکنند، بوسیلهٔ ایرانیان مغرب و جنوب یعنی دسته یی شروع میشود که از کوههای قفقاز بپشتهٔ ایران راه جستند و بشعبی مانند اَرّانی[۴۹] ومادی وپارسی انقسام یافتند ومدتها مطیع دولت آشوربودند.

قبایل ماد که ازدیگرقبایل آریایی‌غربی زورمندتر بودند، بتدریج ولایاتی را که ازری شروع میشده وبطرف مغرب تا ارتفاعات زاگرُس، وبطرف شمال و شمال غرب تا حدود رود کورا پیش میرفته است، مسکون ساختند. این همان ناحیه است که بسرزمین‌ماد بزرگ معروف‌است و بزرگترین شهرش «هَگْ مَتانَ» که‌آشوریان «آمادانا» مینامیدند وما امروز «همدان» میگوییم، نام داشته است.

درهمین‌شهر کهنسال‌است که‌نخستین دولت‌تاریخی ایران‌غربی‌ومرکزی‌بدست «دَیااُکُو» بسال۷۰۸ پیش‌ازمیلادمسیح‌تشکیل‌شد. دولت‌ماد دریك‌قرن‌ونیم‌تسلُّط‌خود با منقرض‌ساختن‌دولت زورمند آشور، شاهنشاهی وسیعی که‌ازجنوب ایران تا قسمتی

ازاراضی آسیای صغیرامتداد داشته‌است ، بوجودآورد[۵۰]. بدین‌ترتیب قبایل ماد نه‌تنها قبایل پراکندهٔ آریایی ایران را متوجه دولتهای مستقل ومتمرکزساختند ، بلکه نخستین دسته‌یی ازقبایل ایرانی‌هستند که حدود فرمانروایی‌خودرا بخارج از اراضی آریایی‌نشین ایران کشاندند وتشکیل شاهنشاهی را بهم نژادان خودآموختند.

ازسالی که قوم ماد نخستین بنای شاهنشاهی ایران را درمرکز ومغرب ایران نهاد تا روزگارما ۲۶۶۸سال‌واز آن تاریخ که هووخشتر پادشاه ماد امپراطوری آشور را درسال ۶۰۵ قبل ازمیلاد بر انداخت ۲۵۶۵ سال‌است.

شاهنشاهی ماد یکصد وپنجاه وهشت سال بعد از تأسیس برافتاد. علت اساسی انقراض شاهنشاهی ماد فقدان تشکیلات منظم وراه یافتن تجمّل در دستگاه دولت و دربار، وسستی‌وفتورسپاهیان‌براثرثروت‌وافتراق واختلاف درمیان سران‌آن حکومت بود. دراین حال دستهٔ دیگری ازقبایل غربی‌ایران که ازچندی پیش‌قسمتی‌ازجنوب ایران را از وجود بومیان پاك کرده ودرآن‌سکونت جسته‌بودند، یعنی‌قبایل دَهگانهٔ پارس ، برای ادامهٔ مأموریت نژادی خود برخاستند.

بعداز آنکه «کوروش» پسر «کَمبُوجِیَه» ازخاندان هخامنشی واز قبیلهٔ پارس[۵۱] هَگمَتانَ را درسال ۵۵۰ قبل‌ازمیلاد تسخیر کرد، شاهنشاهی‌زورمند ماد بزانودرآمد وجای خودرا بشاهنشاهی‌هخامنشی یا پارسی داد.

شاهنشاهی‌هخامنشی که براراضی‌پهناوری ازدرهٔ سند وپنجاب‌وفلات دامنه‌های غربی‌پامیر تایونان وقرطاجنه‌فرمانروایی‌میکرد، ازوسط قرن‌ششم‌تااواخرقرن چهارم قبل‌ازمیلادمسیح‌یعنی ۲۲۰سال دنیای‌متمدن‌آن زمان رازیرسیطره ونفوذ خودداشت. دراین دورهٔ افتخارآمیز پادشاهان بزرگواری مانند کوروش بزرگ وداریوش‌بزرگ وخشایارشا و اردشیر درازدست (یا دراز انگل)[۵۲] وامثال‌آنان بردنیای متمدن عهد خود حکومت کردند[۵۳] وملت‌آریایی ایران فرصت یافت که فرهنگ وتمدن خودرا

بنحو محسوسی پیش بَرد وبسیاری ازرسوم غیر انسانی جهان قدیم را ازقبیل غارت بلاد وقتل عامها و ویران کردن معابد و تحمیل عقاید مذهبی غالبان بر مغلوبان و قربان کردن فرزندان آدم برای بتها و رب النوعهای مصنوع از میان بردارد؛ نخستین بار تشکیلات منظم امپراطوری مبتنی برقوانین و مقررات مدون بوجود آورَد که برای تمام ممالک شاهنشاهی بیک سان اجرامیشد. آزاد منشی، احترام بعقایدوادیان واستفاده ازاستعدادهای ملل تابع درمسائل مختلف، ازاختصاصات شاهنشاهی هخامنشی است.

غلبهٔ اسکندرمقدونی که ایرانیان پیش ازاسلام «ویرانکار» و «گُجَستَک» یعنی ملعون لقبش داده[۵۴] ودرعهداسلامی بپیغامبریش رسانیده‌اند[۵۵] وفتح تخت جمشیدبسال ۳۳۰ قبل ازمیلاد، شکست همهٔ آریاییان ایران نبود. این بارهم همان وضع رامشاهده میکنیم که درحملهٔ عرب دیده شد. یعنی ایران غربی و جنوبی شکست یافت وایران شرقی مقاومت کرد ودر راه احیاءِ استقلال ایران بتکاپو افتاد. شصت‌وهفت سال بعدازمرگ اسکندریعنی درسال ۲۵۶ پیش ازمیلاد «اَشک اوّل» درسرزمین پَرتَو[۵۶] یعنی خراسان علم استقلال برافراشت. اعقاب او بسرعت همهٔ ایران را دراطاعت آوردند وسلوکیان یعنی بازماندگان سلوکوس نیکاتور[۵۷] را، که جانشین اسکندر درمشرق شده بود، از نواحی غربی ایران بجانب سوریه وفلسطین راندند[۵۸] وحکومت خاصی درایران بوجود آوردند که ازاجتماع عده‌یی ملوك طوایف پدید میآمد. از اَشک تا اردوان بیست و هشت شاهنشاه پارتی، ازسال ۲۵۶ پیش ازمیلاد تا سال ۲۲۴ میلادی (۴۸۰ سال)، بر ایران حکومت کردند و ازمیان آنان مردانی مانند مهرداد اول (۱۷۳-۱۳۶ ق. م.) وفرهاد دوم (۱۳۶-۱۲۸ ق. م.) ومهرداد دوم (۱۲۴-۸۷ ق. م.) واُرُد اول (۵۵-۳۷ ق. م.) و فرهاد چهارم (۳۷-۱ ق. م.) ازمفاخرقوم آریایی ایرانی شمرده میشوند.

دردوران شاهنشاهی اشکانی، فرهنگ ایرانی که در برابر نفوذ فرهنگ یونانی بازپس می‌نشست، ازخطر رهایی یافت و زبان پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی با خط مخصوصی که ازاصل آرامی اقتباس شده‌بود، زبان رسمی کشور گردید و آثارمکتوب و

منظومی از آن برجای مانده[۵۹]. مهمترین خدمت اشکانیان بایران بعدازبیرون راندن یونانیان واحیاء استقلال این ملت ، دفاع مردانهٔ آنانست ازسرحدات مغرب ومشرق دربرابر رومیان ومهاجمان زردپوست. شاهنشاهان اشکانی تاآخرین سالهای فرمانروایی خود همواره دربرابر سرداران زبردست رومی و سپاهیان جنگجوی روم کامیاب و فاتح بودند[۶۰] واگر این سلسله باسلطنت چهارصد سالهٔ خود دفاع ایران را از شرق وغرب برعهده نمیگرفت، مسلماً کشورما درآن‌دوران سخت پایمال‌زردپوستان‌اورال وآلتائی ویارومیان کشورستان میشد و شاید تمدن وفرهنگ دیگری دراین کشور بوجود میآمد.

انقراض‌دولت‌اشکانی‌درسال۲۲۴میلادی که براثرشکست‌اردوان ازاردشیرپاپکان صورت گرفته‌بود، درحقیقت جزیك حادثهٔ داخلی وانتقال حکومت ازطوایف شرقی ایران بپارسیان‌وتبدیل‌حکومت‌ملوك طوایف غیردینی بیك حکومت مرکزی دینی چیزی دیگرنبود. ساسانیان نیزهمان روش اشکانیان را درمدافعهٔ دلیرانه ازسرحدات شرقی وغربی ادامه دادند وحتی باتشکیلات منظم کشوری ولشکری توانستند گاهی بحدود شاهنشاهی هخامنشی نزدیك شوند.

شاهنشاهان نام‌آور ساسانی مانند اردشیر پاپکان (۲۲۴ـ۲۴۱ میلادی) ، شاپور اول (۲۴۱ـ۲۷۱میلادی) ، شاپوردوم (۳۱۰ـ۳۷۹ میلادی)، بهرام پنجم‌ملقب‌به‌گور (۴۲۰ـ۴۳۸ میلادی) ، قباد[۶۱] اول (۴۸۷ـ۵۳۱ میلادی) ، خسرو اول‌انوشروان[۶۲] (۵۳۱ـ۵۷۹میلادی)، خسرودوم اپرویز[۶۳] (۵۹۰ـ۶۲۷ میلادی)، هریك بسببی‌صاحب ارج ومقامی درتاریخ کشورما ودرآسیاهستندوخدمت بعضی‌ازآنان بعلم وادب وهنر فراموش ناشدنیست .

دردورهٔ ساسانیان که بسال ۲۲۴ آغاز شده و با سلطنت ۳۴ شاهنشاه در ۶۵۲ میلادی پایان یافته‌است ، تمدن‌ایران‌قدیم بکمال‌رسید. نه‌تنها دولهجهٔ پهلوی‌شمالی

وجنوبی درپایان این عهد دارای سرمایهٔ عظیمی از آثارمنظوم ومنثوردینی وغیردینی بود ، بلکه براثر امتزاج اطلاعات وعقاید ایرانیان بایونانیان و آرامیان ورومیان و هندوان ، پیشرفتهای بسیاردرعلوم هم برای آنان حاصل گردید . در قرنهای پنجم و ششم و هفتم میلادی که بغلبهٔ تازیان منتهی شد ، مراکز متعدد زرتشتی و مانوی و عیسوی و یهودی که هریك بنحوی سرگرم مسائل مختلف علوم از حکمت ایرانی یا خسروانی ، فلسفهٔ نو افلاطونی ، منطق وعلوم ارسطویی ، طب وریاضیات ونجوم و غیره بوده‌اند ، در ایران وجود داشت و غالب این مراکز بعد از غلبهٔ اسلام بـا تغییر زبانهای پهلوی وسریانی بعربی درشمار مراکزعلمی اسلامی در آمدند و انتقال غالب علمای این حوزه ها ببغداد نخستین دورهٔ نهضت علمی آن شهررا ایجاد کرد[۶۴] .

غلبهٔ عرب برایران درهدایت نور اسلام میسّرشد. با اینحال کشاکش بین دین اسلام ودینهای رائج ایران یعنی دین زردشتی، مانوی ، مزدکی ، عیسوی و یهودی وبودائی چهارقرن تمام بطول انجامید[۶۵] . درتمام این مدت بُرد با اسلام بود وضعف و فتور از آنِ ادیان پیشین. ازمیان ایرانیان بسرعتی‌عجیب مردان بزرگ ومنتخبی در دستگاههای‌حکومت‌دینی‌خلفا رخنه کردند. وزیران ومشاوران‌حکومتی، سرداران، دبیران ، عالمان فنون مختلف وشاعران ومؤلفان معروف در رشته‌های گوناگون از میان ملت‌ایران برخاستند. بتعبیردیگرملت‌ایران شکست سیاسی ودینی خودرابافتح فرهنگی‌وعلمی‌جبران کرد وحتی‌بسیاری‌ازمذاهب وفِرَق‌دینی‌اسلام‌مخلوق‌اندیشه‌های جوّال ایرانیان واجتهاد ونظر آنان دراعتقادات وفروع دین اسلام بوده‌است[۶۶] .

کوششهای مداوم ایرانیان برای بازگرفتن استقلال سیاسی و احیاءِ زبان و ادب ملی‌خود داستانهای دلکشی دارد که از حوصلهٔ این مقال خارجست . قهرمانان بزرگ این نبرد ملی ونهضت‌های مردانهٔ استقلال طلبی بصورتهای گوناگون بمیدان مبارزه درآمدند. دسته‌یی ازراه ترجمه ونشر کتبی که درذکر مفاخر گذشتهٔ ایران

بود، و دسته یی با بیان آن مفاخر در اشعار دل‌انگیزی که بعربی‌میساخته ومنتشر میکرده‌اند[۶۷]. گروهی‌از راه مقالات دینی، وفرقه‌یی از طریق نفوذ های سیاسی در دستگاههای‌دولتی‌اسلام، وعده‌یی با توسل بشمشیروباقیامهای نظامی‌خود این خدمت بزرگ را برعهده گرفتندو آنرامردانه دنبال کردند[۶۸].

از آن روز که آخرین کوشش منظم نظامی ایرانیان درنهاوند درهم شکست، یعنی از سال ۲۱ هجری، تا آن روز که سپاهیان ابومسلم خراسانی[۶۹] فاتحانه بکوفه وارد شدند، تاامام عباسی عبدالله سفاح را بجای مروان‌بن محمدآخرین خلیفهٔ اموی، برمسند خلافت نشانند، یکصدویازده سال زمان گرفت. شصت وشش‌سال بعد، یعنی درسال ۱۹۸ هجری، طاهرذوالیمینین[۷۰] بغداد پایتخت عباسیان را با محاصره گشود وخلیفهٔ عباسی‌راکه باایرانیان ازدرمبارزه درآمده بود بدیارنیستی‌فرستاد.

درمیان این دو سال قیامهای مردانهٔ اسپهبد فیروز معروف به سنباد گبر بسال ۱۳۷ در ری[۷۱]، وقیام استاذسیس بسال ۱۵۰ درخراسان[۷۲]، وقیام المقنع‌هشام‌بن‌حکیم بسال ۱۵۹ درماوراءالنهر[۷۳] هریك بمنزلهٔ ضربتی تازه برپیکر امپراطوری عرب بود. چندی بعدیعنی‌بسال ۲۰۱ هجری‌بابك‌خرم‌دینی[۷۴] درآذربایجان‌بمبارزه‌باسپاهیان‌خلیفه برخاست ومقارن همین اوقات مازیاربن قارن[۷۵] (م.۲۲۴هجری) درمازندران بکشتار موافقان‌خلافت بغداد سرگرم‌بود، ودرقسمت بزرگی‌ازاین‌ایام خوارج سیستان درآن ولایت و گاهی درخراسان‌بسرداری مردانی‌جنگجوی‌مانند حمزه پسرآذرك شاری[۷۶] سرگرم مبارزه بودند.

دراین گیرودارها حکومت خلفا درایران راه سستی وفتورمی‌پیمود وامارتهای محلی‌ایران، احیاء میشد. درخراسان فرزندان‌طاهرذوالیمینین استقلال داخلی‌خودرا ادامه میدادند. طاهربن‌حسین درسال ۲۰۵ هجری حکومت بسیاری ازنواحی‌ایران را از مأمون گرفت و بعد ازمرگ او اعقابش تا سال ۲۵۹ بر مسند فرمانروایی باقی

بودند. سیستان عملا از ممالك تابعهٔ خلفامنتزع شده‌بود[۷۷]. نواحی پهناوری از گرگان و مازندران و رویان و دیلمان و گیلان بدست امرای قدیم و خاندانهایی که از عهد ساسانی باقی‌مانده بودند، اداره میشد[۷۸] وهمینانند که بسال ۲۵۰ هجری یکی ازاخلاف علی‌بن‌ابیطالب را بنام حسن بن زید بمیان خودآوردند وعلی‌رغم خلفای عباسی اورا بپیشوایی دینی پذیرفتند[۷۹]. آذربایجان و ارّان و شروان واراضی کوهستانی ناحیهٔ جبال هم از جنب وجوش خالی نبود؛ ماوراء النّهر نیز از حدود سال ۲۰٤ هجری در دست اعقاب سامان خدا افتاد وبزودی مرکزومنشاءِ حکومت بزرگ سامانی شد. خوارزم وغوروغرجستان را هم امرای محلی آنها اداره میکردند.

پس ملاحظه میکنید که فرمانروایی خلفا درایران قرن دوم وسوم بیشتراسمی بود تارسمی ویکی از اسراربقاءِ فرهنگ ما درگیرودارحملهٔ عرب همین‌است.

دردنبال کوششهایی که تا اوایل قرن سوم برای بازگرفتن استقلال‌ایران شده بود، یعقوب لیث سیستانی‌ازسرزمین پهلوانان گرشاسپی‌خروج کرد وشمشیرتیزخودرا بجای منشورخلیفهٔ عباسی‌بعالمیان‌نمود وباهمان شمشیر برّان وبهمراهی‌جنگجویان سیستان آهنگ فتح بغداد کرد[۸۰].

یعقوب‌لیث بزرگترین مردنظامی‌وسیاسی‌ایرانست که بعداز ابومسلم‌خراسانی ازمشرق‌ایران برخاست. او نه تنها باقیام‌خود استقلال سیاسی‌قسمت بزرگی‌ازایران‌را زنده کرد، بلکه با تحریم شعر عربی در دستگاه خود و تشویق صاحب طبعان بپارسی گویی، ادب‌پارسی را هم استقلال بخشید. زبان پارسی دری از عهد او زبان رسمی دربارهای مشرق گشت و گنجور اصلی خزانهٔ ادب پارسی اوست.

حکومتی که یعقوب لیث باقیام خود ایجاد کرده بود، بعد از وی میان برادر وبرادرزادگان وبنی‌اعمامش باقی ماند تادرسال ۳۹۳ بدست محمود غزنوی بر افتاد.

باقیام یعقوب تشکیل سلسله های مستقل ایرانی درنواحی مختلف این کشور

معمول گردید واز آن پس‌برای خلفا درایران جزریاست معنوی‌ودینی آن‌هم‌بصورت ظاهرچیزی باقی نماند.

دوران حکومت امرای‌ایرانی‌نژاد برایران که تااواسط قرن‌پنجم‌هجری‌ادامه یافته وسلطنتهای افتخارآمیز سامانیان وزیاریان و بوئیان وامثال آنهارا متضمن‌بوده، دوران احیاء بسیاری ازسنن ایرانی، پی‌ریزی نظم ونثرپارسی، ترویج علوم ، آزادی افکار وآراء دینی وفلسفی ، آبادی ورونق ایرانست. درهمین عهدست که بزرگترین مفاخرعلم وادب ایران مانندابوزیداحمدبن‌سهل بلخی (م.۳۲۲ هجری)[۸۱] ، محمدبن زکریای رازی (م.۳۱۳هجری)[۸۲]، علی‌بن عباس مجوسی‌اهوازی (م.۳۸٤ هجری)[۸۳]. ابونصرفارابی(م.۳۳۹هجری)[۸۴]، ابوعلی‌مسکویه (م.٤۲۱هجری)[۸۵]،کوشیار گیلی[۸۶]، احمدبن عبدالجلیل سگزی(م.٤۱٤هجری)[۸۷]، ابوالوفاء بوزجانی (م. ۳۸۷هجری)[۸۸]، ابوحیان توحیدی (م. ٤۰۰هجری)[۸۹]، ابوعلی بن‌سینا (م. ٤۲۸)[۹۰]، ابوریحان بیرونی (م. ٤٤۰ هجری)[۹۱]، بهمنیاربن مرزبان (م.٤۵۸هجری)[۹۲] رودکی سمرقندی (م.۳۲۹ هجری)[۹۳] دقیقی (م. ۳٦۸)[۹۴]، فردوسی طوسی (م.٤۱۱)[۹۵]ابوعلی بلعمی[۹۶] و بسیاری ازینگونه آزادگان ظهور کردند.

ازاوایل‌قرن چهارم تامیانهٔ قرن پنجم هجری که‌ایران دردست سلاطین‌ایرانی نژاد ویا تربیت یافتگان ایرانی‌شدهٔ آنان بود ، سلسله های صفاری (تا سال ۳۹۳) و سامانی (تا سال ۳۸۹) وزیاری (از ۳۱۸ ببعد) وبویی (از۳۲۰ ببعد) وغزنوی (از۳۵۱ ببعد) وچندین‌سلسلهٔ کوچك دیگرمانند خوارزمشاهان، امرای‌چغانیان،فریغونیان، باوندیان ، روّادیان ، شروانشاهان ، شبانکارگان ، دیالمهٔ اصفهان ، شاران غرجستان وامرای غور، حلّ وعقد اموررا درنواحی‌مختلف کشور دردست داشتند. بعضی ازاین سلسله‌ها در حملهٔ ترکمانان سلجوقی از میان رفتند وبعضی تا اوایل قرن هفتم و یا بعد از آن باقی ماندند[۹۷].

همهٔ این امراء و پادشاهان کوچك وبزرگ تشویق دانشمندان و نویسندگان

وشاعران را فریضهٔ همت بلند خودداشتند ودراحیاءِ رسوم ملی وحفظ آداب نیاکان و رفاه حال مردم سعی وافی میکردند چنانکه میتوان گفت دورهٔ اعتلاءِ تمدن ایرانی و علوم وادبیات اسلامی عهد همین مردان آزادهٔ بزرگوار بوده است.

اما هرفرازی را نشیبی درپی است. این نشیب تند وطولانی هم برای ما ازاواسط قرن پنجم تا چند قرن براثر استیلاءِ قبایل و غلامان وحشی وجان اوبار زرد پوست آسیای مرکزی بپیش آمد.

انحطاط رعب انگیز تمدن وفرهنگ ایرانی بعد ازغلبهٔ ترکمانان سلجوقی، که شعبه یی ازغزان بوده‌اند، آغاز گشت. همراه غلبهٔ این دسته پای بسی اززردپوستان آسیای مرکزی که درعرف مورخان ونویسندگان وشاعران عربی زبان وپارسی گوی «ترك» نامیده شده‌اند ، ازقبیل قرلقان، قرا غزان، قفچاقان، قراخانیان ، قراخطائیان، باضافهٔ گروه بیشماری ازمهاجران وغلامان که ازقبایل زردپوست آسیای مرکزی برمیخاسته‌اند، بایران بازشد[98]. با تسلط این قبایل وغلامان نوخاسته بنای آزادگی فروریخت، بازار علم وهنر کاسدشدوفسادوتباهی درمبانی اخلاقی واجتماعی راه جست وازهمه بدتر ویرانی ونابسامانی وفقروپریشانی ازناصیهٔ کشور بارونق وآباد ایران پدیدار گشت[99]. این دیوخویان مردم کُش اگرچه چندگاه قدرت ظاهری را دردست داشتند، لیکن هیچگاه برقلوب ایرانیان حکومت نیافتند. مصداق گفتار ما سخنان بسیاری از گویندگان قرن پنجم و ششم است که هریك بنحوی آن دیوسیرتان جان‌ستان وخانه برافکن را بباد انتقاد وگاه دشنام و ناسزا گرفته‌اند[100].

از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم سلسله‌هایی ازسلاطین وامرا مانندسلاجقهٔ بزرگ (۴۳۱-۵۵۲ هجری) ، سلاجقهٔ عراق (۵۱۱-۵۹۰ هجری) ، سلاجقهٔ کرمان (۴۴۲-۵۸۲هجری) ، اتابکان عراق وآذربایجان (۵۳۱-۶۲۲ هجری)، اتابکان سلغری فارس (۵۴۳-۶۸۶ هجری) ، خوارزمشاهان آل اتسز (۴۹۰-۶۲۸ هجری) ، امرای

غوری، آل باوند وامثال آنها برایران تسلط داشتند. غالب این سلسله‌ها اگرچه‌اصلاً ایرانی‌نبودند لیکن بسرعت تحت تأثیر وزیران ودبیران ورجال‌بزرگ دربارخود که عادةً از خاندانهای معروف ایرانی انتخاب میشدند، با فرهنگ و تمدن ایرانی خومیگرفتند وبتعمیم وترویج آن میپرداختند.

برخی از خاندانهای بزرگ ایرانی‌آن روزگار مانند آل برهان و آل صاعد وآل خجند، وآل عمران وخاندان منیعی وخاندان نظامی ونظایر آنها[۱۰۱] درحقیقت حکم استخوان بندی تمدن وفرهنگ ایران را داشته و در تربیت فاضلان وشاعران و نویسندگان سهم عمده را بدست آورده بودند.

باشکست شرم‌انگیزمحمد خوارزمشاه ازچنگیز،وحملات مغول وتاتار ازسال ۶۱۶ هجری‌ببعد، غوغایی‌ازقتل ونهب وغارت و ویرانکاری درایران برپاخاست. این داهیهٔ عظمی‌ازبزرگترین‌مصائبی‌است که میتوان درتاریخ ربع مسکون‌بدان‌بازخورد خاصه که دردنبال آن‌انقلابات واتفاقات هول‌انگیزپیاپی‌درسرزمین ما رخ داد تابحملهٔ تیمورخون‌آشام بسال۷۸۲منتهی‌شد. اعقاب تیمورکه تا۹۰۷برایران حکومت کردند اگرچه ازقدرت تمرکزقوا وایجاد امن و امان درایران عاجز بودند لیکن درتربیت شاعران وهنرمندان توفیقی عظیم حاصل کردند.

برروی‌هم حوادث سهمگینی که ازسال ۶۱۶ تا سال جلوس شاه اسمعیل صفوی یعنی‌سال ۹۰۷ درایران رخ داد، حکم ضربات پیاپیی برپیکر نیم جان ایران داشت. با این حوادثِ جان اُوبار که سه قرن‌متوالی‌جریان داشت، بازماندهٔ تمدن قدیم‌ایران براه نیستی افتاد وانحطاط بنهایت رسید. براستی اگر دراین دورهٔ ممتد چندتن از متفکران که یابازماندهٔ ایام پیش ازمغول ویاتربیت یافتهٔ مکتب‌آنان‌بوده‌اند، وجود نمیداشتند، کشورما حکم زندانی‌سیاه پیدامیکرد که‌درمیان دیوارهای‌سهمناک‌خود پیکرجهل وانحطاط وتباهی‌وفساد راجای داده باشد.

هیچ ملتی، حتی قویترین آنها، یارای تحمل این همه مصائب ، مصائبی که از اواخر قرن پنجم آغاز و باوّل قرن دهم ختم شده است ، نداشت. بسیاری از ملتهای بزرگ تنها بایك حمله از حملات اینگونه وحشیان از صفحهٔ جهان ناپدید شدند . تنها ملت ایران بود که پیشانی مردانهٔ خودرا از زیربار آنهمه مشکلات بپیروزی بیرون آورد و بازبنیروی مردان خود مهاجمان شرق وغرب را دربرابر دروازهای کشورخود بزانو افکند .

دردورهٔ پراهمیت صفوی که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ امتداد داشت ، شاهنشاهی ایران باهمان شکوه دیرین تجدید شد. بعد از زوال دولت ساسانی وحوادث پیاپیی که در ایران رخ داد، نزدیك نُه قرن ملت ایران و سلسله‌های کوچك وبزرگ امرا وسلاطین ایرانی برای باز گرداندن کمال تشکیلاتی دورهٔ ساسانیان کوشش کردند واین کوششهارا ظهور شاه اسمعیل که بی‌تردید از نوابغ بزرگ تاریخ ایرانست، بنتیجه رسانید. ازین پس کشور مستقل ایران بسرحدات طبیعی خود رسید. شاهنشاهی صفوی از بسیاری جهات مشابه شاهنشاهی ساسانی است خاصه از لحاظ رسمی کردن یك مذهب خاص ، تسلط دولت مرکزی برحدود وثغور طبیعی پشتهٔ ایران، ایجاد یك حکومت مرکزی مستقل وازمیان بردن ملوك طوایف ، رونق تجارت و زراعت و صنعت وهنر درایران، ایجاد ابنیه وعمارات و آبادانیها ، ایستادگی دربرابر تاخت وتازهایی که ازمشرق ومغرب برای غلبه بر ایران میشد... و امثال اینها . با اینحال باید قبول کرد که ایران عهد صفوی ازبسیاری جهات نسبت بایران عهد ساسانی بازپس‌تربود ومسلماً برای مردمی که از زیربار انحطاط چند صد ساله بیرون میآمدند پیشرفت سریعی که معاصران ما متوقعند امکان نداشت.

بعد از زوال دولت صفوی مهمترین وقایع سیاسی که در ایران رخ داد ظهور نادرشاه و تشکیل دولت افشاری (از ۱۱۴۸ ببعد) و قیام کریمخان زند وایجاد دولت زندیه ازسال ۱۱۷۲ وتأسیس دولت قاجاری بدست آقا محمدخان از سال ۱۱۹۳ ببعد

ووزارت میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر(از۱۲٦٤ تا۱۲٦٨) واعلان مشروطیت در سال ۱۳۲٤ هجری قمری وتشکیل نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی‌ایران درهمان سال، و کودتای رضاشاه کبیر بسال ۱۲۹۰ شمسی هجری و انقراض سلسلهٔ قاجاریه وتشکیل سلسلهٔ اصلاح طلب وترقی‌خواه پهلوی‌بسال۱۳۰٤شمسی‌هجری همه‌ازوقایع‌مهم‌قابل‌ذکرند.

***

۱ ــ مقصود از « سرگذشت سه هزار و پانصد ساله » خلاصهٔ تاریخ قوم آریایی ایرانیست در کشور ایران ازهزارهٔ دوم پیش ازمیلاد تا روزگار ما که اواخر هزارهٔ دوم بعد ازمیلاد مسیح است و بحدود سه هزار و پانصد سال بالغ میگردد .

۲ ــ کلمهٔ پُشته را من برای‌ترجمهٔ «Plateau» انتخاب کرده‌ام . همین لغت فرانسوی است که‌چون‌خواستند آنرا‌بپارسی‌در آورند،واژهٔ «فلات» رابعنوان‌معادل آن‌برگزیده‌اند. گویا شباهت صوری (نه معنوی) میان «پلاتو» و «فلات» علت این امر بوده است . معنی این‌کلمه درلغت تازی هم تاحدی بمترجمان یاری‌کرده و آنان را درانتخاب این واژه دلیر نموده بود. درتازی فلاةیعنی «دشت بی‌آب و گیاه یا بیابان بی‌آب» (منتهی‌الارب) وحال آنکه «پلاتو» درلغت فرانسوی بمعنی دشت مرتفع آمده است . بهرحال این واژه برای ترجمهٔ لغت «Plateau» برگزیده شده است و من دلیلی نمی‌بینم که بعضی آنرا رها‌کنند وباز بلغت‌نامهای تازی برگردند ویك لغت‌کم استعمال تازی‌راکه «نجد» باشد از آنها بیرون کشند. باوصف این چون‌درسی چهل‌سال‌اخیر باستعمال این‌کلمه بجای پشته در زبان پارسی زیاد برخورده‌ام، آنرا نیزدرمتن قیدکرده‌ام . اما این‌را باید بگویم که «پُشته» درست بهمان معنی «نجد» درپارسی دری ودربعضی لهجه‌های‌ایرانی (ازآنجمله در لهجهٔ شهمیرزاد)بکار رفته واگر قراربر آنست که فلات را با معنی فارسی شدهٔ‌خود رها کنیم، من پشته را برنجد برتری میدهم .

۳ ــ دریای فارس نام دیگر خلیج پارس (حدودالعالم چاپ تهران، ص ۸) است. نام این دریا را یاقوت « بحر فارس » آورده است و میگوید که حمزه نام پارسی آنرا «زراه (= زره) کامسیر » نقل نموده و نیزگفته‌ است که در شهر «مَهروبان» درجانب عبادان (آبادان) قسمتی ازاین دریا را «زراه (=زره) افرنگ» مینامیده‌اند. (رجوع شود به معجم‌البلدان یاقوت حموی ذیل : بحر فارس) .

٤ــدریای مازندران نام‌دیگری‌است‌ازدریای(بحر) آبسکون، دریای (بحر)طبرستان، ودریای (بحر) گرگان ودریای‌خزر ودریای خزران؛ بنا برقول‌حمزة‌بن‌الحسن‌این دریارا پارسیان «زره اکفوده (اکفرده)» و «اکفرده (اکفوده) دریا» میگفتند . رجوع شود به معجم‌البلدان یاقوت حموی ذیل: «بحر الخزر» .

۵ ــ « کورا » یا « کُر» رودخانه‌ییست در سرزمین امروزی قفقاز که از مغرب بمشرق جاری است وبدریای مازندران میریزد .

٦ ــ بیابان خوارزم : «بیابانیست مشرق‌وی برحدود مرو بگذرد تا بجیحون رسد،

جنوب وی برحدود باوردونسا و فرا وَدهستان ودریای خزران بگذرد تا بحدود اتل ، و مغرب وی روداتل‌است، وشمال اورودجیحون است ودریای خوارزم وحدود غوز(= غز) تا بحد بلغار ، واین‌بیابان‌را خوارزم‌وغوز (= غز) خوانند ، واندرین‌بیابان ریگیست از حدود بلخ بردارد وبرجنوب جیحون بگذرد تا بدریای خوارزم کشد ، وپهناش جای هست که یك منزلست و جای هست که هفت منزل » (حدودالعالم ، چاپ تهران ص ۳۵) . این بیابان را مفازةالغزیة و مفازة خوارزم نیزمی‌نامیده‌اند وریگ خوارزم ، یا ریگ آموی جزئی‌ازآنست. مجموع این‌بیابان بزرگ‌را امروزدشت‌ترکمان گویند واین‌درست ترجمهٔ مفازةالغزیة است (غز = ترکمان) .

۷ ـ زاگرس (Zagros) سلسلهٔ کوههایی است که درمغرب پشتهٔ ایران ازشمال‌غرب بجنوب شرق کشیده میشود .

۸ ـ ارَوَندرود ، نامیست که ایرانیان برود دجله دادند :

باروند رود اندر آورد روی — چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان — بتازی تواروندرا دجله خوان...
چو آمد بنزدیك اروند رود — فرستاد زی رودبانان درود ...
(فردوسی . داستان قیام فریدون برضحاك)

با توضیح‌فردوسی معلوم‌میشو که نام پهلوی دجله «اروند رود» است . «اَرَوَند» که عادةً درپارسی قابل تبدیل‌به «الوند»است، بمعنی‌سراشیب تند ، وتند وتیز (درمورد کوه وبلندی که‌سراشیبی تند داشته باشدویا رودخانه‌یی که بسرعت سرازیر ومنحدر گردد) است. ریشهٔ‌این‌کلمه درلغت‌اوستایی«اَاُوْرَوَنْتْ» Aurvant است بمعنی‌تیزوتند. (رجوع شودبه E. Blohcet ; Lexique des Fragments de l' Avesta.Paris,1900,p.5)این‌کلمه دراسم «اَلوندکوه» با تبدیل «ر» به لام باقی‌مانده است.

۹ ـ دردره‌ها وناحیتهای حاصلخیز پشتهٔ ایران ازروزگاران بسیارکهن اقوامی‌بسر می‌بردندکه دربارهٔ‌نژاد وتمدن آنها اطلاعات‌کافی‌دردست نیست. باکاوشهایی که‌دریك‌قرن اخیر درپشتهٔ ایران‌شده، اطلاعاتی بدست آمده که بسرعت درحال تکامل وپیشرفت است . برروبهم ازاین‌کاوشهایك‌نکته‌مسلم‌میشود وآن اینکه بعضی ازاین‌اقوام ساکن درشهرها وروستاها بوده‌اندوساختن ظروف‌ودفن کردن اجساد ورام کردن حیوانات وساختن آلاتی ازفلزات ونظایر این حوائج مدنی رامیدانسته‌اند. تمدن برخی ازاین اقوام از چهارهزار سال قبل از میلاد تجاوز میکند . از قبایل معروف که پیش از مهاجرت ریائیان دراین سرزمین می زیسته‌اند یکی نژاد کاسی (Kassites) است در کوهستانهای زاگرس که از قرن ۱۸ ق . م تا ۱۱۷۱ق . م . برنابل حکمروایی داشته‌اند . این قوم با عیلامیان وقوم اورارتی (Ourartiens) که در ارمنستان سکونت داشته‌اند ، و قوم میتانی که در شمال عراق ساکن‌بودند، ازیك نژاد بوده‌اند یعنی ازنژادی که در امتداد زاگرس ودره‌های اطراف آن ازشمال تا جنوب پراگنده بودند . ـ دیگرازین اقوام معروف قدیم عیلامیان هستند که در انزان و شوش حکومت داشته اند و گاه قلمرو حکومت آنان تا حدود

بابل میرسید وچنانکه درمتن گفته ایم تاریخ تمدن آنان بحدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح بالغ می‌شد. در نواحی مرکزی وشمالی ایران نیز اطلاعاتی از اقوام و نژادهای دیگر دردست است که تمدن بعضی از آنان مانند ساکنان تپهٔ سیلك کاشان قابل کمال توجه است . (دراین باب مخصوصاً رجوع شودبه : ایران از آغاز تا اسلام، تألیف آقای گیرشمن، ترجمهٔ آقای دکترمحمد معین ص ۸ ـ ٥٦)

۱۰ ـ Indo - européen (enne) . این اسم بر مجموعهٔ اقوامی اطلاق میشود که زبانهای متقارب و همریشه‌یی با یکدیگر دارند ومنزلگاههای اصلی آنها ازهندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا (باضافهٔ جزایر بریتانیای کبیر) گسترده است . دراینکه نخستین باشیدنگاه قوم اصلی هند واروپایی کجابوده‌است ، بحث است وعلمای نژادشناس وزبانشناس قرن نوزدهم و بیستم عقاید متفاوتی دراین باره ابراز کرده وازجملهٔ نواحی که اسم برده‌اند ، اروپای شرقی ، اروپای شمالی (سرزمین اسکاندیناوی) ، سواحل دریای سیاه، ناحیه‌یی از آسیای مرکزی است .

۱۱ ـ قدیمترین اثرادبی که از ین شعبه دردست است با واسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح منسوبست (یعنی اجزاء قدیم ودا) . محاسبهٔ قرنهایی بین پیدا شدن ادبیات ودایی ومهاجرت دستهٔ هندی شعبهٔ مذکوراز آسیای مرکزی به هند، ومدتی که بایست این دسته با دستهٔ دیگراز شعبهٔ مذکوردر آسیای مرکزی زیسته باشد، محققان را بقبول تاریخ مذکور یعنی حدود سه‌هزار سال پیش ازمیلاد، برای مهاجرت آن شعبه از نژاد هندواروپایی بآسیای مرکزی ، برانگیخته است .

۱۲ـ شعبهٔ مذکور اصطلاحاً آریا (= اَریَ = Arya) نامیده‌میشودوخود بدسته‌های سه گانهٔ هندوان، ایرانیان وسکائیان منقسم می گردد . نام Arya {Aryen (enne)} ازایام قدیم بوسیلهٔ نویسندگان یونانی بهمین معنی بکارمیرفته‌است . رجوع شودبه‌دائرة المعارف بزرگ لاروس ـ وبه‌تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم‌مشیرالدوله ج۱ چاپ اول ص ۱٥۳ ببعد وبه یسناها، آقای پورداود ج۱ ص۳٤ـ علاوه برین دراشارات قدیم که ازایرانیان باقی مانده است اطلاق اسم آریایی بر ایرانیان زیاد است مثلاً داریوش بزرگ در کتیبهٔ نقش رستم خود را « آریایی و از نژاد آریایی » شمرده است . و همچنین است درمهریشت که در آن بمراقبت منزلگاههای آریایی (اَئیرینَ شَیَنِم Airyana Shayanem) بوسیلهٔ مهراشاره شده‌است (مهریشت بند۱۳).

۱۳ ـ اَئیرینَ وَاِجه Airyana - Vaêjah اسم نخستین منزلگاه قوم اَریَ وبنابرعقیدهٔ اغلب نخستین منزلگاه قوم آریایی ایرانی بعداز جداشدن از دسته‌های دیگر اقوام آریایی آسیای مرکزی است . این سرزمین را محققانی مانند تیل Tiele و یوستی Yusti ومارکوارت Marquart وآندراس Andreas ناحیهٔ خوارزم وخیوهٔ کنونی میدانند.

دربارهٔ این کلمه و توضیحات کافی آن رجوع کنید به عنوان ایران ویج درج ۱ یسنا ، آقای پورداود، ص۳۸ ببعد؛ و نیز رجوع شود به متن و حواشی صحایف ۱۳–۱۵ مزداپرستی در ایران، ترجمهٔ دکتر صفا ازدورسالهٔ کریستن سن، تهران ۱۳۳٦. کلمهٔ ائیرَین َوَاِجه را برخی از مستشرقین (آندرآس و به پیروی از و کریستن سن Arthur Christensen) َارَین وَیوَچه Aryana-Vyôcah خوانده‌اند ولی روایت سنتی این کلمه همانست که نوشته‌ایم . مزداپرستی درایران ، دکتر صفا حاشیهٔ ص ۱۳ .

۱۴ – نخستین منزلگاههای قوم آریا یعنی شعبه‌یی از هند واروپائیان را که بآسیای مرکزی مهاجرت کرده‌اند، محققان دروسط دودرهٔ حاصلخیز سیحون وجیحون شمرده‌اند. برخی این ناحیه را دردامنه‌های فلات پامیر وسرچشمه‌های پر برکت دو رودخانهٔ بزرگ مذکور دانسته ، و بعضی آنرا در تمام قسمتهای حاصلخیز « آنسوی رود» (ماوراءالنهر) پنداشته‌اند .

۱۵ – Saka صورت ایرانی شدهٔ اسم یک‌دسته ازقبایل آریایی است که بنابرآنچه قبلاً گفته‌ایم با شعبهٔ هند وایرانی درقرون بسیار کهن درآسیای مرکزی میزیستند . این اسم همانست که در متون قدیم و جدید اروپایی بصورت Scythe,Sace, Sake (که خود ازاصل یونانی «سکوث» اخذ شده است) آمده وبنا برقول هرودت آنان خود نام خویش را Scolotes میگفته‌اند . بنابر نقل جغرافیا نویسان و مورخانی مانند هرودت (Herodote) و کتزیاس Ktèsias وژوستن Justin ودیودورسیسیلی Diodore de Sicile اقوام سکایی براثر دلاوری وجنگاوری بسرعت آسیای مرکزی راتاحدود جیحون ازیک سووتاقفقازوسواحل دریای سیاه از سوی دیگر تحت اختیار درآوردند . دراوایل قرن هفتم قبل ازمیلادسکائیان ازجبال قفقازعبور کردند و بجانب بین‌النهرین سرازیر شدند ودرآنجا کوآکسارس پادشاه مادی راشکست دادند وسپس تاسرحدات مصر پیش رفتند . سکائیان درپیشرفت وغلبهٔ خود خرابیهای بسیار ببار آوردند ودولت ماد هم نتوانست آنانرا جز با حیله وقتل سرانشان دریکی ازپذیرایی‌های رسمی، ازمیان ببرد. هرودت شرح مفصلی ازسکاهای غربی وقبایل ومساکن وعادات ورسوم آنان داده که قابل مطالعه و دقت است . رجوع شود به تاریخ هرودت(کتاب ٤،۱-۸۲) و نیز دربارهٔ سکاها رجوع شود به ایران باستان مرحوم مشیرالدوله، ج۱ چاپ اول ص ۵۷۷–٦۱۸ وج ۳ چاپ دوم ص ۲۲۵٦-۲۲۵۷ و۲۲٦۲–۲۲٦۵ .

۱٦– داَه Dâha . کلمهٔ سانسکریت‌اسم این‌قبیله «داسَ» بمعنی‌قبایل‌دشمن است که تاحدی هم صفات اهریمنی داشته باشند. داه یا داٰای (dâoi) یا داهِ Dahæ یک قبیلهٔ صحراگرد سکایی وبقولی ایرانی (مزداپرستی درایران قدیم ص۸۵) هستند که در عصر اسکندر بنابرنقل آرین Arrien درشمال گرگان(هیرکانیا) ومروسکونت داشتند. گویا قوم «داه» هیچگاه ناحیهٔ واقع درشمال گرگان را رهانکرده وهمانجاماند بنحوی که نام آن‌قوم برین ناحیه گذارده و آنجا دَهستان خوانده شده بود.

۱۷ – سَئیریمَ Saïrima – سارمات Sarmate. این اسم در بند ۱۴۳ از یشت ۱۳ (فروردین یشت) آمده است. دوهارله مملکت سئیریمَ را سوریه و آسیای غربی دانسته است (Avesta, p. 505).و [مارکوارت سئیریمَ را همان قوم سورروماتای Sauromatai دانسته است بدین معنی که (سَئوروم َ-تَ) Sauruma- ta با حرف مکرر u و حالت جمع «ت» برسم ایران شمالی در اصل «سئی ریم » باحرف مکرر «i» بوده است . . . کلمهٔ «سَرم » از اوستای دورهٔ اشکانی همان قوم « سارمات » در نزد نویسندگان قدیم یونانست و امکان هم دارد که «سوروماتای» و «سارمات» دو ملت مختلف باشند] (مزدا پرستی در ایران قدیم ، ترجمه از دورسالهٔ کریستن سن بوسیلهٔ دکتر صفا ، ص۸۳ –۸٤). قبایل مختلف سارمات که نام آنها را از حدود قرن پنجم قبل‌ازمیلاد ببعد در متون یونانی‌مانند تاریخ هرودت می‌بینیم، درسرزمینهای وسیعی‌از بالکان تاسواحل‌غربی دریای مازندران پراگنده بودند و این ناحیهٔ وسیع رابدوبخش‌سارماتی غربی (اروپایی) وشرقی (آسیایی)منقسم‌میساختند . بنابریك داستان‌قدیم قبایل‌سارمات یاسورومات (Sauromate) از اختلاط میان سکاها و نژاد آمازون (Amazone) بوجود آمدند . بهرحال قبایل‌سارمات ازهمان‌نژاد قبایل سکابوده اند ویك چند با قبایل دیگر سکائی متحد بوده و با داریوش شاهنشاه هخامنشی مبارزه میکرده‌اند .

از مبارزات قبایل سارمات (سورومات) یعنی همان «قوم سئیریم » در اوستا ، با ایرانیان در حماسهٔ ملی‌ماثری در ایجاد داستان «سَلم»(= سَرم) وجنگ او بهمراهی برادرش تور با ایرج باقی مانده است .

۱۸ – نام بعضی از دسته‌های اقوام سکا را درکتیبه‌های هخامنشی می‌بینیم مانند « سَك هَئوم َ وَرْكَ » Saka_Haoma-varka (هَئوم َ = هَوم : گیاه مقدس میان آریائیان قدیم که مسلماً نزد بنی اعمام آنان سکاها نیز مقدس بوده ودر تشریفات منهبی بکارمیرفته‌است. ـوَرْكَ یعنی برگ)؛ و« سَك تیگرَ خئودَه»Saka-Tigra-xaodah (یعنی سکائیان تیز خود)که هردو از سکاهای ماوراء سیحون بوده‌اند ؛ و نام سرزمین Sakâtyaya-tara-darayâ یعنی سرزمین سکائیان آنسوی دریا که مرادمساکن سکائیان آنسوی دریای سیاه یعنی دسته‌یی از سکاهای اروپاست .

۱۹ – رجوع شود به تاریخ‌ایران باستان ، مرحوم‌مشیرالدوله ج ا ص ۱۸۲–۱۸٤

۲۰ – ایضاً ص ٦۱۱ ببعد

۲۱ – Ouralo_Altaïque . این اسم بردسته‌یی از نژادها (وزبانهای آنها) اطلاق میشود که اقامتگاههای اصلیشان بین سلسلهٔ جبال اورال (کوههایی در اروپای شرقی که حد فاصل میان اروپا و آسیاست) و کوههای آلتایی در منچوری بوده است وبعدها براثر پراگندن اقوام مذکور بشعب مختلف منقسم گردیدند . اسامی دیگری که اکنون به

زبانهای اورال و آلتائی داده میشود اینهاست : (اورالی :Ouralien ؛ اوگروفنلاندی Ougro-Finnois ؛اوگروآلتایی Ougro - Altaïque ؛فینواوگرایی Finno - Ougrien؛ فینوتاتاری Finno_tatar؛ تورانی،وغیره.).

نژادهای اورال و آلتایی از نوع زردست پوستان وهماناننکه درادبیات فارسی به ترك وتورانی شهرت یافته‌اند و نژادهای متعددی از آنهامانند هون،قرقیز (خرخیز) ، قرلق (قارلق، خرلخ، خلخ) غز (ترکمان،تغزغز ، تغوزا وغوز) قفچاق ، کیماك ، یغما ، توخشی قنقلی ، خزر ، تاتار ، مغول ، خطا ، وامثال آنها درنزد ایرانیان شناخته شده اند .

۲۲ - مهاجرت آریاییان ایرانی بداخلهٔ ایران همچنانکه دیده‌ایم ازچندراه وبتدریج صورت گرفت . وقتی پای نخستین اقوام آریایی بداخلهٔ پشته های ایران باز شد، بتدریج قبایل دیگری دنبال آنها بطرف ایران براه افتادند . لیکن ورود و نفوذ آنها بآسانی وبدون جنگ وستیز با قبایل مقدّم صورت نگرفت . علاوه براین همهٔ این اقوام و قبایل بعد از استقرار درپشته‌های ایران و در فاصله میان آمویه دریا و سیر دریا، تازه گرفتار دسته‌های دیگراز بنی اعمام هند واروپایی خود یعنی قبایل سکا شدندکه معمولا درحدود سیحون وگاه تا داخلهٔ ماوراءالنهرونواحی نزدیك آمویه دریا آنانرا مورد تهاجم قرار میداده اند . جنگهای متعددی که ایرانیان بااین‌اقوام کردند در ذهن ایرانیان شرقی موجد داستانهای قهرمانی بسیارشد ودر روزگاران بعد با داستانهای اقوام و اشخاص تازه‌تری درآمیخت ودرحماسه های ملی مابرجای‌ماند. چنانکه درمتن مقاله گفته‌ام‌قبایل‌سکا بتدریج مورد تهاجم اقوام اورال وآلتائی قرارمی‌گرفته وبه عقب نشینی در برابر آنها ناگزیر می‌شده اند . همین امر باعث‌شدکه بتدریج دسته‌هایی از اقوام سکا بداخلهٔ مرزهای‌شمالی و شرقی ایران روی آورند و دسته های بزرگتر دیگر بنی اعمام خود در اراضی شمال و مغرب دریای خزر یادریای سیاه، یا اراضی شرقی شبه‌جزیرهٔ بالکان بپیوندند ومنزل‌گاههای خود را بزرد پوستان بسپارند . وقتی ایرانیان با اقوام اورال و آلتایی جدید همسایه شدند بتدریج تمام وقایعی را که از سرزمینهای آنسوی جیحون واطراف سیحون بخاطر داشتند بساکنان جدید آن نواحی نسبت دادند وياد سکائیان راازخاطر زدودند .

۲۳ - **توری** Turya کلمهٔ اوستاییِ‌نسبت به تور (Tûra) است ، یعنی تورانی .

توران در داستانهای قهرمانی ایرانیان و در تاریخ داستانی اسمی است برای سرزمینهایی که در شمال شرق ایران قرار گرفته و این نام متعلق بدوره‌ییست که اندکی پیش از دورهٔ متوسط تاریخ ایران یادر اوایل آن دوره واقعست. چنانکه میدانیم درزبان پهلوی یکی از ادوات نسبت «ان» است خواه بکسی (وُزُرگمتر بوختگان ، بهمن سپند

داتان، رام وشتاسپان ...) وخواه بطایفه و قومی (خوزان، دیلمان ...). پس «توران» یعنی ناحیهٔ منسوب به قوم «تور».

اسم قبیلهٔ تورَ در اوستا چند بار آمده (یشت ۱۳ بندهای ۱۲۳،۱۱۳ و یشت ۱۷ بندهای ۵۵، ۵۶) و با لقب آسواسپ âsu_aspa یعنی «دارندهٔ اسب تیزرو» مذکور افتاده ودشمن ایرانیان شمرده شده است . این کلمه درمورد نسبت توریه Turya (یعنی توری، تورانی) است و سرزمین‌قوم تور یعنی توران دراوستا تورْینَ Turyana است . درمیان مردم توران مردم پاکدین ومعتقد بمزدیسنا نیز بسرمیبردند (یسنای ۱۲ بند۴۶؛ فروردین یشت بندهای ۱۱۳،۱۲۰،۱۲۳،۱۴۳...) .

با استفاده از اشارهٔ آبان یشت (بند های ۵۳ - ۵۹) بجنگ تُوسَ تهم سپهبد و جوانان خاندان وَ اِسَ (ویسه) درگذرگاه «خْشَثرُ سُوکَ» بر فراز کنگ دژ، میتوان محل سکونت تورانیان را معلوم کرد . کنگ‌دژ بنابر تحقیق مارکوارت Marquart در محل «بخارا» بوده و بنابراین محل سکونت قوم تورانی آنسوی جیحون، میان بخارا ودریاچهٔ خوارزم قرارداشته واین تحقیق‌هم آهنگ‌است باترجمهٔ ارمنی بطلیموس که توران را درآن همان خوارزم دانسته اند (رجوع شود به مقالهٔ استاد مینورسکی Minorsky بعنوان توران دردایرةالمعارف اسلامی) . همین تحقیق مارا مساعدت میکند که دربارهٔ نژاد تورانی هم‌متوسل بحدسهای‌راه‌برنده‌یی‌شویم و آن‌نژادراشعبه‌یی‌از نژاد آریایی‌ایرانی بدانیم وخط بطلان برتمام اشاراتی که از متون پهلوی ببعد دربارهٔ ترك دانستن‌تورانیان شده است، بکشیم(دراین‌باره نخست‌بمقالهٔ مذکور ازاستاد ودوست فاضلم آقای‌مینورسکی وسپس بمطالعات نگارنده درکتاب حماسه‌سرایی در ایران، چاپ دوم ۱۳۳۳ ص ۶۱۳ - ۶۱۶ رجوع کنید) وچنین فرض کنیم که تورانیان اصلا از خویشاوندان آریایی ایرانیان بودند منتهی قوم ایرانی که بسرزمین ایران مهاجرت کرده و شهرنشین شده بودند، قبایل آریایی دیگری راکه هنوز چادرنشینی میکرده و بسرزمین آباد مجاور خود درطلب نعمت هجوم میآورده‌اند، بازپس می‌رانده وغیر از خود می‌شمرده اند. نام شاهان و پهلوانان تورانی‌مانندفرنگرسین Frangrasyana (فراسیاپ،افراسیاب)، اَغرَارَثَ Aghraeratha (اغریرث) وکِرَسوَ زْدَ Keresavazda(کرسیوز) واَرِجَت اَسپَ Aredjat_aspa (ارجاسپ)(دارندهٔ اسب‌بالارج) و وَندَرِ مَئی نیش Wandaremainish (=اندیرمان درشاهنامه) و وَاِسَکَ Vaesaka و خاندان او، همه نامهای آریایی‌ایرانی است وهیچیك بهیچ صورت باسامی وکلمات اورال و آلتایی نمیماند و مطلقا شباهتی ندارد، و اصولا آریاییان ایرانی در دورهٔ تدوین اوستا با قبایل زرد پوست اورال وآلتایی همسایگی وازآنان اطلاعی نداشته‌اند .

۲۴ ـ هجوم وفشار قبایل سَك بمرزهای شاهنشاهی اشکانی در اواسط قرن دوم قبل از میلاد رخ داد. علت این حادثه آن بود که دسته‌هایی از قبایل اورال و آلتایی بعداز احداث دیوار عظیم چین بفرمان «تسین» امپراطور چین، راه مهاجمات خود رااز آن کشور بجانب مغرب تبدیل کردند و ببعضی ازقبایل سکائی که در آسیای مرکزی سکونت داشتند آغاز تعرض نمودند. شروع این تعرضها بوسیلهٔ قبایل «یوئه‌چی» بود که خود مورد تهاجم قبایل «هون» (در کتاب پهلوی آیاتکار زَریران: خیونان) وشکست از آنان در حدود سال ۲۰۰ پیش ازمیلاد واقع شدند. قبایل یوئه‌چی که منزلگاههای خود را از کف داده بودند، بحدود اراضی شرقی سیحون حمله ورشدندوقبایل سکارا بجانب جنوب غربی راندند. نخستین شاهنشاه اشکانی که بااین قوم مواجه شد، فرهاددوم (۱۳۶-۱۲۷ پیش ازمیلاد) بود که درجنك بااین قبایل بقتل رسید. مقارن همین احوال قبایل سکا بدولت یونانی باختر حمله‌ور شدند و در سرزمین افغانستان کنونی استقرار یافتند ویونانیهای باختر را بجانب کابل و درهٔ سند راندند. چندی بعد باقی‌ماندهٔ دولت یونانی باختر در یونان نیز بدست مهاجمان سکا ازمیان رفت واین امرمنجر بتشکیل دولت تازهٔ هندوسکایی ازحدود رُخج تا درهٔ سند گشت.

امر دیگری که ازین حملات نتیجه شد سکونت قبایلی از سکاهای اطراف سیحون وآنسوی جیحون درسرزمین سیستانست. پیش از این تاریخ یعنی پیش از قرن دوم قبل‌از میلاد نام سیستان در روایات ایرانی زرنگ Zaranka بود واین همان نامست که یونانیان درنگیانا Drangiana می‌نوشته وآنرا از شمال محدود به آریانا (خراسان) وآراخوزیا Arachosia (رُخج) در مشرق وگدروزیا Gedrosia در جنوب و کرمانیا Caramania (کرمان) درمغرب می‌نموده‌اند.

زرنگ (درنگیانا) ازین پس یعنی بعد ازقرن دوم پیش از میلاد به «سکستان» تبدیل یافت وهمین کلمه است که در عهد اسلامی به سجستان وسیستان مبدل شد. درزبان پارسی نسبت باین ولایت همواره بصورت «سگزی» باقی مانده و در این حالت ریشهٔ اصلی کلمه حفظ شده‌است.

۲۵ ـ از قرن دوم میلادی ببعد ایرانیان در سرحدات شرقی نجد ایران با قبایلی از نژادهای اورال وآلتایی آشنایی یافتند و در آثار ادبی منسوب بقرون میلادی آنان را گاه خیون وگاه هفتال و آخرکار ترك نامیدند وهمین کلمه است که در دورهٔ اسلامی در همهٔ کتب پارسی وعربی برای تسمیهٔ تمام قبایل زردپوست آسیای مرکزی بکار رفته است (رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکترصفا، ج ۲، تهران۱۳۳۶، ص ۷۷ ببعد) ودر حماسه‌های ملی ایران نیز که تاریخ تشکیل وتدوین آن ببعد از تاریخ مذکور منسوب میگردد، همهٔ وقایعی که میان اقوام آریایی ایرانی با دیگر اقوام‌آریایی آنسوی جیحون

و کرانهای سیحون رخ داده ، بهمین نژادهای زردپوست نسبت داده شده است (رجوع شود بهمین مقاله حاشیهٔ شمارهٔ ۲۳)

۲۶ ــ رجوع شود به حاشیهٔ شمارهٔ ۲٤ از همین مقاله

۲۷ ــ رجوع شود به معجم‌البلدان یاقوت، ذیل کلمهٔ زرنج

۲۸ ــ اَر یَ وَ رتَ Aryavarta نامی است که دستهٔ قبایل اِریَ که بسرزمین هند مهاجرت کرده بودند، بدان‌دادند؛ و علاوه برین آن‌سرزمین را « بهارَتَ وَرشَ » Bhâratavarsha یا بهارَتَ بهومی Bhâratabhumi هم گفته‌اند . نام «هند» را ایرانیان بسرزمین مذکور داده اند (رجوع شود به یسنا ، آقای پور داود ، ج ۱ص ۳٤)

۲۹ ــ Airyana (ایران) یعنی سرزمین قوم ائیریه Airya است . غیر ایرانی را می‌بایست اَن ائیرَی (Anairya) وغیرایران را اَن اَئیرَینَ (Anairyana) بنامند .

کلمهٔ ائیرَینَ در لهجهٔ پهلوی اِران êrân و در فارسی ایران شده است وواژهٔ اَن‌ائیرَینَ درپهلوی انیران (بایاءمجهول) تلفظ میشده واگردرفارسی بکارمیرفت قاعدةً « آنیران» بایاء معروف‌خوانده‌میشد.

۳۰ ــ قوم هیتی (Hittite یا Hétéen یا Héthéen) در زبان یونانی ختایوس Khettaios نامیده میشد و در زبان سریانی خَتی Khati نام داشت . هیتیان یکی از اقوام قدیم آسیا هستند که در دورهای بسیار مقدّم تاریخی درحوزهٔ رودخانهٔ هالیس Halys و حوزهٔ علیای رودخانهٔ فرات سکونت اختیارکرده بودند . این قوم روزگاری فرمانبردار امپراطوری آشوری وچندی فرمانبردارفرعونان مصری بودند. قوم‌هیتی بت پرست بودند ورب‌الاربابشان خاتی Khâti نام داشت ؛ روش‌حکومت ملوك طوایف درمیان آنان رائج بود و همهٔ امیران از یك پادشاه بزرگ اطاعت می‌کردند . هیتیان بعداز چندین قرن حکمروایی برسرزمینهایی از آسیای صغیروسوریه ودره‌های علیای فرات درقرن نهم پیش از میلاد مطیع آشور شدند و دیگر درپی تحصیل استقلال برنخاستند واز میان رفتند .

۳۱ــ بغازکویی Boghazkoï یابغازکیوئی Boghaz-Keui نام‌قریه‌یی‌است درترکیه در شهرستان‌انقره (آنکارا) . در ارتفاعات مشرف برین دهکده خرابهای شهر پتریوم Ptérium قرار دارد .

۳۲ ــ دربارهٔ قوم میتانی اجمالا رجوع شود به حاشیهٔ شمارهٔ ۹ از همین مقاله

۳۳ ــ میثرَ Mithra در سانسکریت میترَ Mitra و در پهلوی مِتر Mitre و در فارسی مهر است . میثرَ نام یکی‌ازمهمترین ایزدان آیین اوستایی بوده است . ستایش‌این ایزد ریشهٔ‌هند وایرانی‌داردو خود موجب ظهور آیین خاصی بنام مهرپرستی Mitraisme شده است . دربارهٔ مهر رجوع شود به یشتها ، تألیف آقای پور داود،ج ۱ ص۳۹۲ ببعد

۳٤ - Varuna

۳۵ ـ Indra خدای جنگ در نزد هند و ایرانیان

۳٦ - توضیح این مقال آنست که در یکی از متون بغاز کویی متعلق بآغاز قرن چهاردهم پیش ازمیلاد، چهار نام از خدایان آریایی را می‌یابیم که پادشاهان میتانی آنهارا می‌پرستیده‌اندو آنهاعبارتنداز: میترَ، وَ رُونَ، ایندرا، ناسَتیاس (Nasatyas). پیداشدن نامهای این‌خدایان باعث پیدایش چند نظر شده‌است. بعضی تصور کرده اندکه عده‌یی از هندوان یا همسایگان آنان که خدایان ودایی‌را می‌پرستیده‌اند، بآسیای صغیرمهاجرت کرده واین‌اسمها را با خودبرده اند. برخی‌دیگرمی‌پندارند که این مهاجران آریائیانی بوده‌اند که از آنسوی دریای مازندران آمده وعقاید اجداد هند و ایرانی‌رابا خود آورده بودند. نظری که مقبول تر و نزدیکتر بصواب باشد آنست که میتانیان نامهای این‌خدایان را از همسایگان تازهٔ خود که در نجد ایران پیدا شده بودند، یعنی‌از آریاییان ایرانی اخذ کرده و آنان نیز بنوبهٔ خود از نیاکان هند و ایرانی خود بارث برده بودند. بدین ترتیب نتیجه میشود که ظهور آریاییان در نجد ایران پیش از اوایل قرن چهاردهم پیش از میلاد مسیح وقوع یافته است. دراین باره مخصوصاً رجوع شود به: کریستن سن، ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی (در مجموعهٔ مزدا پرستی درایران قدیم، ترجمهٔ دکترصفا ص ۲۳ـ ۲٦)

۳۷ ـ دربارهٔ راه مهاجرت آریائیان بنجد ایران نظر معقول‌تر آنست که دسته‌یی بزرگ از آنان ازجانب جیحون بایران آمده باشند. دراین‌باب از میان منابع ومآخذقدیم شاید از همه بیشتر بتوان باشارهٔ اوستا درفرگرد اول وندیداد اعتماد کرد. در این‌فرگرد ابتداازخلق «اَئیرین وَاِجه» بهشت «اَهورَمَزدا» سخن‌میرود و بعد گفته‌میشود که براثر ویرانکاری اهریمن در آن سرزمین سرمایی سخت حکمفرماشد چنانکه ده‌ماه زمستان بود ودوماه تابستان،و آن دوماه نیز برای آب و خاك و گیاه سردبوده‌است. آنگاه‌اهورمزدا سرزمینهای بارآور دیگر را خلق کردمانندسوغذ Sughdha (سغد)،موروMouru(مرو)، باخذیBâkhdhi (بلخ)، نیسایه Nisâya (نسا) میان‌مرو و بلخ، هَرَئوَ Haraeva (هرات. هَرَئوَ در کلمهٔ هریوه که در مورد نسبت بمرو استعمال میشود، باقی مانده است)، وَاِکِرِتَ Vaekereta (کابل)،اوْروَ Urva (شهری که‌می بایست‌قاعدةً درخراسان‌بوده باشد)،وخْنِنْتَ Khnengta درسرزمین وِهرکَنَ Vehrkana (گرگان. همان‌اسم که در کتیبه‌های بیستون وَرْکَنَ Varkana ودرمتون یونانی‌هیرکانیاHyrcania ضبط‌شده‌است)، و نواحی‌دیگری که باناحیهٔ‌قندهار(هَرَگیتی Haragaiti) وهلمند (هَاِتومَنتHaetumant) وری (رَغ Ragha) [این شهر را در تفاسیر پهلوی همان رَی که در کنار تهران حالیه واقع بود میدانند لیکن کیپرتKiepert و براثر اودوهارله De Harlez معتقدبودند

که این شهر «راگایا Ragaia» واقع درسرزمین «برثو» یعنی پارت است که بطلیموس در کتاب جغرافیای خود بدان اشاره میکند]. در دنبال این اسامی سرزمین‌های دیگری تا هپتا هندو Haptâhindu یعنی قسمتی ازسرزمین سند وحدودهند دراین‌فرگرد آمده است. این ناحیتها که آریائیان ازیکی بدیگری، در نتیجهٔ ابتلاآتی که در هریك پیش آمده بود، مهاجرت کرده‌اند، خط سیر حرکت آریائیان را ازجنوب دریاچهٔ خوارزم‌تاخراسان‌وکابل و سند ازطرفی، ودرمغرب تا باخترسرزمین کومش (قومس) وحدود ری، ازطرف دیگر نشان میدهد.

بنابر برخی از عقاید حرکت آریائیان از مشرق بمغرب تا نواحی مرکزی آذربایجان ادامه یافت. درسال ۸۳٦ پیش از میلاد که شلم نسر دوم با آریائیان در نجد ایران میجنگید، در شمال‌سرزمینهای‌قبایل ماد قبایل دیگری‌بنام پارسوآ (بضبط‌آشوری) بسر می‌بردند. همین دسته اند که بعداً ازدره‌های مغرب ایران بجنوب رفتند ودرسرزمین پارس سکونت گزیدند. بنابر عقیده‌یی دو دستهٔ قبایل ماد و پارس باهم از راه جبال قفقاز بایران روی‌آوردند و بعد ازآنکه چندی باهم زیستند از یکدیگر جدا شدند.

۳۸ ـ شلم نسر دوم Shalmanassar II پادشاه آشور در ۸۳٦ ق. م. با قبایل «مادای» (Madai) وپارسوآ (Parsua) جنگید. در بارهٔ قبایل «مادای» تردیدی نیست که همان قبایل «ماد» هستند. اما قبایل «پارسوآ» رابعضی همان قوم «پارت» (دراصل پرثو Parthava) دانسته اند و بعضی دیگر آنانرا قبایل «پارس» میدانند و ظاهر کلمه صحت قول اخیر را تأیید می کند (دراین باب رجوع شود به رسالهٔ مرحوم کریستن سن بنام: ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی که در مجموعهٔ مزداپرستی درایران قدیم ترجمه کرده ام، ص ۲۷ ــ ۲۸. و نیز رجوع شود بتاریخ ایران باستان، مرحوم مشیرالدوله پیرنیا، ج ۱ ص ۱٦۹. دراین مأخذ اخیرسال لشکرکشی شلم‌نسر سال ۸۳۸ پیش از میلاد ثبت شده‌است.)

۳۹ ـ اُورْمیه نام سریانی چیچست‌یعنی رضائیهٔ کنونیست، یعنی شهر ـ آب (شهری که برکنارآبست). این اسمرا اخیراً بغلط ارومیه میگفتند.

٤۰ ـ Tchaêtchasta درپهلوی Tchêtchast

٤۱ ـ درباب تاریخ یشتها رجوع شود به رسالهٔ «تحقیقات در باب کیش زرتشتی ایران باستانی» تألیف مرحوم آرتور کریستن‌سن که درمجموعهٔ‌مزداپرستی درایران‌قدیم ترجمه کرده‌ام، مخصوصاً فهرستی راکه در ص ۱۲۲ طبع شده میتوان دراین باب مورد استفاده قرار داد.

٤۲ ـ کلمهٔ کَوی که درموارد مختلف از گاثاها ویشتها بآن باز میخوریم همان

کلمه است که در زبان پهلوی به کَی یا کی با یاء مجهول (Kê) ودر زبان فارسی بـه کَی مبدل شده ودر تاریخ داستانی ایـران عنوان دستهٔ معینی از پادشاهان شده است که پادشاهی آنان ازقباد شروع گردید . کلمهٔ کوی در اوستا علاوه برعنوان دستهٔ خاصی از شاهان بمنی مطلق شاه وامیراست وهمچنین است در شاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی که دراین هردو معنی بکار رفته است ومثلا در ابیات ذیل کلمهٔ «کی» برای فریدون است که البته از سلسلهٔ کیان نبود ودربارهٔ او تنها معنی «شاه» دارد :

ندانست خود آفریدون کجاست — سر اندر کشید و همی رفت راست
بیامـد بدرگاه سالار نـو — بدیدندش از دور برخاست غو
چو آن پوست برنیزه بردید کی — بنیکی یکی اختر افگند پی

دربارهٔ لفظ کی ومعانی آن رجوع شود به حماسه‌سرایی درایران ، دکتر صفا چاپ دوم ص ۴۹۱- ۴۹۳ .

۴۳ ـ دراین باب دلیل متقن تاریخی در دست نداریم مگر آنکه باشارات اوستایی وباطلاعاتی که در حماسهٔ ملی ایرانی می‌یابیم اکتفا کنیم . مثلا حوزهٔ فرمانروایی کاوس (کوی اُوسَن Kavi Usan یا کوی اوسدن Kavi Usdha^n دراوستا) قاعدةً بایست تاحدود درهٔ سند کشیده باشد زیرا اسم اورادرریگ ودا بصورت اُوسَنس کاویَ Usanas Kâvya می‌بینیم (حماسه سرایی درایران ، دکتر صفا ، چاپ دوم ص ۵۰۹) و از طرفی دیگر در باب همین کَی از اوستا تا متون پهلوی و پارسی ملاحظه میکنیم که بر سرزمین دیوان مازندرانی تاخت. از اینگونه‌روایات این‌نظر بمیان‌می‌آیدکه باید قلمرو تاخت‌و تاز کویان از درهٔ سند تامازندران بوده واستبعادی ندارد که پیشرفت بسوی مازندران برای آنان از راه شمال خراسان وازطریق گرگان صورت گرفته باشد .

۴۴ ـ درباب زمان‌زرتشت اقوال گوناگون هست ومحققان‌قدیم وجدید آنرامصادف با حدود یازده قرن تا شش‌قرن پیش از میلاد دانسته اند . از میان اقوال پیشینیـان قول خسانتوس لیدیایی Xanthos de Lydie قابل‌توجه‌است که درقرن‌پنجم‌قبل‌ازمیلادمیزیست وزمان زرتشت را ششصد سال پیش از لشکرکشی خشایارشا بیونان دانست،یعنی ۱۰۸۰ ق. م. در این باب مراجعه شود به مقالهٔ زمان زرتشت از آقای پورداود ، یسنا ، ج ۱ ، ص ۷۵ ـ ۱۱۰ و به مزدا پرستی در ایران ترجمه از دو رسالهٔ کریستن سن بوسیلهٔ دکتر صفا، ص ۲۷ـ۳۰.

۴۵ ـ دربارهٔ اینکه چگونه اطلاعات پراگنده‌یی از تاریخ سلسلهٔ هخامنشی وبرخی از شاهان آن سلسله بوسیلهٔ ایرانیان ادوار بعداز هخامنشی بتاریخ داستانی کیانیان راه یافته و با آن آمیخته‌است، برای بدست آوردن اطلاعات جامع رجوع کنید به : کیانیان

Les Kayanides تألیف Arthur Christensen ترجمهٔ دکترصفا ، تهران ۱۳۳۶ص ۱ ببعد ؛ و به : حماسه سرایی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تاقرن چهاردهم هجری . چاپ‌دوم ص ۴۸۴-۴۸۷ و ۵۳۷-۵۴۸

۴۶- Zarathushtra - Spitama

کلمهٔ "زَرَتُوشتر" را بصورتهای مختلف معنی کرده‌اند. وچون‌هریك‌از آن‌معانی‌زادهٔ دلایلی‌است‌،انتخاب یکی دون دیگری دشوار بنظر میآید . یکی از معانی که رایجترست «دارندهٔ شتر زرد» است . این اسم درپهلوی زرتوشت Zaratusht و در پارسی زرتُشت (زردشت ، زرتهشت ، زراتشت ...) است .

[برای اطلاع از بعضی نظرهای علما دربارهٔ معانی این اسم رجوع شود به :

C. de Harlez : Manuel de la langue de l'Avesta, Paris, 1882 , p. 445

E. Bloehet, Lexique des fragments de l'Avesta , Paris, 1900 , p. 73

گاتها ، ترجمهٔ آقای ابراهیم پور داود ، ص ۲۲-۲۳ ؛ وجز آنها .]

اما جزء دوم این‌اسم یعنی«سپی‌تَم» بمعنی سپید نژاد (سپید تُخمه) باید نام خاندان زرتشت باشد بنحوی‌که در ایران اوستایی متداول بود .

۴۷ - در بارهٔ مکان زرتشت یعنی محل ولادت یا محیط زندگانی و دعوت او ، همچنانکه در بارهٔ‌زمان حیاتش ، بحث و اختلافست . رجوع شود به‌گاتها ، آقای ابراهیم پورداود ص ۲۳- ۲۶و به:

C. de Harlez, Avesta, deuxième édition, Paris, 1881, Introduction, p. XXIII- XXIV

باتوجه بدلایلی‌که از اوستا برمیآید باید محل ولادت وزندگی وظهور وپیغامبری زرتشت نواحی شرقی یا شمال شرقی ایران بوده باشد .

۴۸ - در باب مبادی تاریخ داستانی و حماسهٔ ملی ایران پیش ازین بتفصیل تمام در کتاب حماسه سرایی در ایران ، گفتار چهارم ، بنیاد داستانهای ملی ، ازصفحهٔ ۳۹۱ چاپ دوم آن کتاب تاصفحه ۶۲۹ بحث‌کرده ام ، خواهنده بآن‌کتاب رجوع‌کند .

۴۹ - "ار"ان نام ولایتی بزرگ‌بود که مرکز آن گنجه (جنزه) وازشهرهای معروف دیگرش "بیلقان بوده است . این ناحیه در آنسوی رودارس (=الرس =Arax) در قسمت شمال غربی‌ماوراء ارس‌قرار داشته واز مشرق بنواحی شمال آذربایجان محدودمیشده‌است (معجم‌البلدان ذیل کلمهٔ ار"ان)

۵۰ ـ نام شاهان ماد آنچنانکه هرودوت آورده چنین‌است: (دیوکس-فرا ُارتس- کیاکسارس- آستیاگس). ولی این‌فهرست در نوشتهٔ کتزیاس مفصل‌تر وشامل ۱۰ پادشاه است‌که مجموعاً ۳۵۰ سال سلطنت کرده‌اند واگراین روایت را بپذیریم تاریخ پادشاهی

سلسلهٔ ماد درست ازسال ۹۰۰ پیش از میلاد آغاز شد.

۵۱ - هخامنشیان خاندانی از قبیلهٔ بزرگ پارس هستند (قبیلهٔ پارس خود بنابر قول هرودت بشش طایفهٔ شهرنشین و ده‌نشین و چهار طایفهٔ چادرنشین تقسیم میشدند). جد اعلای این خاندان هخامنش نام داشت و از او سلسلهٔ پادشاهی پارس و انزان آغاز شد. کوروش ازشاخهٔ انزانی‌شاهان هخامنشی وداریوش‌ازشاخهٔ‌پارسی بوده است. کوروش بزرگ پسر کمبوجیه پسر کوروش پسرچالش‌پش بوده وازچاش پش‌دوم‌بنابرشجره‌یی که نلد که Nöldeke در تاریخ پارسی ترتیب داده‌است، تا هخامنش پنج پادشاه دیگر سلطنت کرده بودند. رجوع شود به : ایران باستانی، مرحوم مشیرالدوله پیرنیا چاپ اول، ۱۳۰۶، ص ۸۰.

۵۲ - اردشیر اول پادشاه هخامنشی را که با دو دختر خود « آتس سا » و «آمس‌تریس» ازدواج کرده بود، مورخان یونانی ماکروخئیر Makroxeir و مورخان رومی لونگی‌مانوس Longimanus لقب داده اند. « در تواریخ اسلامی نیز بهمن پادشاه کیانی راکی‌اردشیرخوانده ولقب اورا درازدست (مجمل‌التواریخ والقصص، چاپ تهران ص ۳۰) یادرازانگل (ایضاً ص ۳۰) یعنی دراز انگشت نوشته‌اند. بیرونی گوید : اردشیر بهمن واسمه فی کتب اهل المغرب ارطخشست و لقبه طویل الیدین (رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن‌زکریا چاپ‌پاریس، ۱۹۳۷، ص۲۳ - ۲٤) وهمین‌لقب رابصورت‌مذکور وبصورت طویل‌الباع درالفهرست (چاپ مصر ص۳٤٤) و الآثار الباقیه ص ۱۱۱ و۱۰۵) نوشته‌اندونیز بیرونی (الآثارالباقیه ص۱۱۱) مقروشر آورده که مسلماً صورت تغییریافتهٔ ماکروخئیر یونانی‌است»(حماسه‌سرایی درایران، چاپ دوم، ص ۵۳۹).

۵۳ - شاهنشاهان هخامنشی، آنانکه از کوروش بزرگ ببعد شاهنشاهی کرده‌اند، مجموعاً ۱۱ تن بوده اند واگرازهخامنش‌آغاز کنیم ۱۸ تن واگرچنانکه محققان معتقدند ازپسرهخامنش یعنی «چا_اش_پش» شروع کنیم ۱۷ تن بوده‌اند.

۵٤ - برای نمونه رجوع شودبه فصل ۳۳ ازکتاب بندهشن وبه آغازکتاب اردای ویرافنامگ که درآنجا اسکندر راباصفت «گجستك» (= ملعون)آورده؛ وبصحیفهٔ ٤۱۸ ازکتاب مجمل‌التواریخ والقصص که‌لقب اسکندر را «ویران‌کره»(=ویرانکار، مخرب) ذکرکرده‌است و بدین ابیات از فردوسی :

نگه کن که ضحاك بیداد گر چه‌آورد از آن تخت شاهی بسر
هم افراسیاب آن بداندیش مرد کزو بددل شهریاران بدرد
سکندر که آمد برین روزگار بکشت آنکه بددرجهان شهریار
برفتند وزایشان بجز نام زشت نماند و نیابند خرم بهشت



نخست اندر آیم زسلم بزرگ ز اسکندر آن کینه‌ور پیرگرگ



هیونی زکرمان بیامد دمان بنزدیك اسکندر بد گمان

۵۵ ـ در بارهٔ کیفیت آمیزش داستان اسکندر باداستان‌ذی‌القرنین (ابی کرب شمر بن یرعش پادشاه یمن) وعلل آنکه دراسکندرنامهای منظوم ومنثور فارسی واصل‌عربی آنها اورا بمراتب عالی‌حکمت و پیغامبری رسانیده‌اند، رجوع شود به حماسه سرایی در ایران ص ۳٤۳ ـ ۳۵۳ و بمقالهٔ داستان اسکندر که در مجلهٔ آموزش وپرورش نوشته ام .

٥٦ ـ پَرثَو Parthava همانست که لغت Parthe درزبانهای اروپایی از آن ساخته شده و نیزهمانست که ریشهٔ کلمات پهلَو، پهله ، پهلوان ، پهلوی،پهلوانی شده‌است.

۵۷ ـ سلوکوس نیکاتور Séleucos Nicator ،نیکاتورلقب‌اوو بمعنی«فاتح» است. وی سردار مقدونی اسکندر ومؤسس‌سلسلهٔ سلوکی (Séleucide) است ولادتش در حدود ۳۵٤ ق.م. ووفاتش‌در ۲۸۰ ق. م. بود . سلوکوس اندکی بعد ازمرگ‌اسکندرحکومت بابل یافت (۳۲۰ ق.م.) وچون‌آنتی‌گون Antigone والی کیلیکیه اورادر۳۱۵ ق.م. ازین مقام برکنار کرد ، با بطلمیوس وچندتن دیگر ازسرداران اسکندرهمراه‌شد وبیاری‌آنان بسال ۳۱۲ ق.م.در غزّه برمخالفان فاتح گردید وباز حکومت بابل‌یافت وآنجا را مستقل ساخت و بعد از آن بر ولایت شوش و مادی و تمام ممالك بین فرات و سند مسلط گردید و در سال ۳۰۷ ق . م. عنوان سلطنت اختیار کرد و بعد از آن بین النهرین و ارمنستان‌و فریگیه و سوریه را فتح کرد و بدینوسیله سلسلهٔ سلوکی را بوجود آورد .

۵۸ ـ سلسلهٔ سلوکی نخست در بابل، وبعد در سلوکیه که نزدیك‌بغداد واقع‌بود، و بعد در انطاکیه مستقر بود. قسمتی ازایران دراوایل‌کارمتعلق بهمین سلسله بودو بعضی نواحی هم مانند آذربایجان در دست امرای محلی ایرانی قرار داشت . ازعهدآنتیوخوس دوم نوادهٔ سلوکوس دولت اشکانی در سرزمین خراسان بوجودآمد وبزودی کارش بالا گرفت وبجایی‌رسید که درعهد مهردراداول(ششمین‌اشك) وفرهاد دوم (هفتمین اشك) بکلی ایران از حکومت سلوکیان منتزع گردید وبدین ترتیب دوران‌حکومت‌یونانیان‌درایران چندان نپایید . آخرین پادشاه سلوکی که بر قسمتی از ایران غربی حکومت داشت آنتیوخوس ششم‌است که در سال ۱۲۹ قبل از میلاد مسیح بساط حکومتش بدست فرهاد دوم برچیده شد .

۵۹ـ از آثار مهم پهلوی که اکنون باواخر عهد اشکانیان نسبت‌داده میشود یکی کتاب ایاتکار زریران است و دیگری درخت آسوریگ و اخیراً ثابت شده است که این دو هر کتاب منظومست . در بارهٔ کتاب‌ایاتکار زریران رجوع شود به مقالات بیایی

نگارنده درسال‌اول‌ازمجلهٔ سخن‌وبه : حماسه‌سرایی درایران، چاپ دوم،ص۱۲۱ ـ ۱۳۱

۶۰ ـ شاهنشاهی‌اشکانی‌هنگام سقوط وزوال هنوزاز حیث‌سیاست‌خارجی‌ضعیف‌نبود. آخرین فتح اشکانیان در برابر رومیان در عهد اردوان در حدود سال۲۱۸ میلادی‌رخ‌داد و چنانکه میدانیم شش سال بعد ازین واقعه سلسلهٔ اشکانی منقرض گردید.

۶۱ ـ ریشهٔ اوستایی نام قباد کوات Kavâta است و همین اسم در زبان پهلوی کوات Kavât خوانده میشود. بنا براین در خط فارسی جدید باید آنرا قباد بقاف مفتوح ضبط کرد. تلفظ آن بضمّ اول یا نگاشتن آن به « غ » درست نیست.

۶۲ ـ آنوشروان نام فارسی شدهٔ آنوشك رووان Anôshak-ruvân است یعنی جاوید روان که معمولا درمورد ذکرخیر یادعا برای مردگان بکار میرود.

انوشك تشکیل میشود از «آ» حرف نفی، « اوش Osh » یعنی مرگ، و حرف نون که معمولا درلهجات قدیم ایرانی میان دوحرف مصوّت هنگام وصل آنها میآید (مثل آنیران بمعنی غیر ایران، که بین حرف نفی آ وایران نون ظاهر شده است). هوش در زبان‌فارسی‌هم بمعنی‌مرگ‌وهم بمعنی‌جان وهم بمعنی‌قوهٔ درك وفهم آمده‌است.درمعنی‌اول:

ورا هوش درزاولستان بود بدست یل پور دستان بود (فردوسی)

یعنی‌مرگ‌او(اسفندیار)درزابلستانست. درمعنی‌دوم:

مبر پیش پیل ژیان هوش خویش نهاده برین گونه بردوش‌خویش(فردوسی)

یعنی جان خویش ـ کلمهٔ انوشك درپارسی به «آنوشه» تبدیل یافته است.

وامّا ruvân، اصل اوستایی آن «اوروَن» (Urwan) وپارسی آن «رَوان» است، آنوشه‌روان، انوشروان، آنوشیروان، نوشیروان، نوشین روان همه صورتهایی از ریشهٔ آنوشك روان پهلوی درزبان پارسی دری است.

۶۳ ـ اَپرویژ یعنی شکست ناخوردنی. این کلمه همواره بصورت لقبی برای‌خسرو دوم شاهنشاه ساسانی بکاررفته ومعرّب‌آن‌اَبرویز است. «آ» درین اسم معنی نفی دارد ودرپارسی دری براثرعدم اطلاع از ریشه ومعنی اسم وبگمان‌آنکه الف دراول اسم جزو آنست، حذفش‌کرده وپرویزگفته اند واین درست معنی عکس « اَپرویژ » دارد.

۶۴ ـ در این‌باره رجوع شود به : دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی، دکتر صفا. وبه تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی، چاپ دوم، تهران۱۳۳۶ ص ۱۰ـ۲۶ وتاریخ ادبیات درایران دکترصفا، ج۱، چاپ سوم، تهران ۱۳۳۸ ص ۹۴ـ۱۰۷

۶۵ ـ رجوع شود به‌تاریخ‌ادبیات درایران، دکتر صفا، ج ۱، چاپ سوم ص ۶۳ و ۲۳۰ ـ ۲۳۳ و۲۴۲ـ۲۵۳.

۶۶ ـ فرقه‌های اسلامی که ذهن ایرانیان بتمامی یا ببعضی جهات درایجادآنها مؤثر بوده باشد بسیار و برای اطلاع از همهٔ آنها رجوع بکتبی که در ملل و نحل نوشته‌اند،

لازمست . برای نمونه اینهارا ذکر میکنیم :

جهمیه منسوب به جهم بن صفوان از موالی خراسان ، فرقه های متعدد معتزله مانند کعبیه (منسوب به ابی القاسم کعبی بلخی). بهشمیه (منسوب به ابوهاشم جبائی خوزستانی) و جزآنها ؛ کرّامیّه منسوب به محمد بن کرام سیستانی ، رزّامیه ، ابومسلمیّه ، راوندیّه، مقنعیّه (مبیضه، سپیدجامگان، بیض الثیاب ، پیروان عطاء یاهاشم یاهشام بن حکیم معروف به المقنّع) ، قرامطه واسمعیلیه ودرزّیه وبعضی دیگرازفرقه‌های شیعهٔ امامیه وفرقه‌هایی از شیعهٔ غالیه و همچنین بعضی از مذاهب فقهی اهل سنت مانند جنفیه ، داودیه ، طبریه وغیره وغیره ...

٦٧ ـ دسته‌یی که ازراه ترجمه و نشر کتب در ذکر مفاخر گذشتهٔ ایرانیان کوشش میکردند معمولا از فرقهٔ شعوبیه‌اند که قائل بتفضیل عجم برعرب بوده ودراثبات این نظر کتبی پدید میآورده ویابترجمهٔ کتابهای ایرانیان می‌پرداخته‌اند . ترجمه‌های متعددی که از خداینامه‌هاشده‌و نیز ترجمه‌های‌معروف‌ابن‌المقفع ودیگر مترجمان مشهورایرانی همه نتیجهٔ همین فکر بوده است ، حتی تألیف شاهنامها و نظم آنها که در قرن چهارم رواج بسیار درایران شرقی گرفته بود. ازمیان شاعرانی که‌بابیان مفاخر نژادی ایرانیان رابیدارنگاه میداشته‌اند میتوان اسمعیل بن یسار و بشار بن برد (م . ١٦٧) وابونواس حسن بن هانی (١٤٥ـ١٩٩)والمتوکلی‌ابواسحق‌ابراهیم‌بن ممشاذ اصفهانی وامثال آنان را نام برد .

٦٨ ـ دربارهٔ کیفیت‌مقاومت ونهضت ملی‌ایرانیان دربرابر تازیان وراههای‌مختلف این نهضت رجوع کنید به : دکترصفا ، نهضت‌های ملی‌ایرانیان، مجلهٔ‌ارتش، سال ششم .

٦٩ ـ دربارهٔ ابومسلم خراسانی رجوع شود به مقالهٔ نگارندهٔ این اوراق بعنوان ابومسلم خراسانی ، مجلهٔ ارتش سال هفتم .

٧٠ ـ دربارهٔ طاهرذوالیمینین رجوع شودبه مقالهٔ نگارنده درمجلهٔ ارتش سال‌نهم شمارهٔ ١ـ٢

٧١ ـ مجلهٔ ارتش سال هشتم : سپهبد فیروز ، دکترصفا .

٧٢ـ رجوع شود به مقالهٔ استاسیس دکترصفا ، مجلهٔ ارتش سال‌هشتم .

٧٣ ـ رجوع شودبه: نقابدار خراسان : دکترصفا، مجلهٔ مهر شمارهٔ ١٢سال چهارم وشمارهٔ اول سال پنجم ؛ المقنع : دکترصفا ، مجلهٔ ارتش سال هشتم .

٧٤ ـ بابك خرم دین ، دکترصفا ، مجلهٔ ارتش شمارهٔ ٨ و٩ و ١٠ سال هشتم

٧٥ ـ مازیار پسرقارن : دکتر صفا ، مجلهٔ ارتش شمارهٔ٢ـ٧ سال نهم

٧٦ ـ پسرآذرك : دکترصفا ، مجلهٔ مهرسال نهم ، شمارهٔ ٨ـ٩

٧٧ـ تاریخ ادبیات درایران ، دکترصفا ، ج١ ، چاپ سوم ص ٣٢ـ ٣٩

٧٨ ـ ایضاًهمان چاپ ص ٢٠٩ ببعد ؛ تاریخ طبرستان ، ابن اسفندیار ، چاپ‌مرحوم عباس اقبال، ج١ ص ١٤٧ ببعد.

۷۹ ـ تاریخ طبرستان ، ج۱، ص ۲۲٤ ببعد ، تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، چاپ سوم ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰

۸۰ـ یعقوب پسر لیث ، دکتر صفا ، مجلهٔ ارتش سال‌ششم .

۸۱ ـ تاریخ علوم‌عقلی درتمدن اسلامی ، دکترصفا،ج۱، چاپ‌دوم ص ۱٦٥ ؛ تاریخ ادبیات درایران ، دکترصفا ، ج۱ چاپ سوم ص ۲۸۸

۸۲ ـتاریخ علوم عقلی‌درتمدن اسلامی ، دکترصفا ، ج۱ ، چاپ دوم‌ص۱٦۹-۱۷۹؛ تاریخ ادبیات درایران ج۱ ، چاپ ۳ ، ص ۲۸۹-۲۹۳و۳٤٤-۳٤٥ و۳٤۸-۳٤۹

۸۳ ـ تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱ ، چاپ ۳ ص ۳٤٦

۸٤ ـ تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی ، ج۱ ، چاپ ۲ ص ۱۷۹ ـ ۱۹٤ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ج۱ ، چاپ۳ص۲۹۳-۲۹۹و۳۳٤

۸٥ـ تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی ، ج۱ ، چاپ۲ ص ۲۰۰-۲۰۲؛ تاریخ‌ادبیات در ایران ، ج۱ ، چاپ سوم ص ۳۰۰-۳۰۲ .

۸٦ ـ حواشی چهار مقالهٔ عروضی ، چاپ مرحوم قزوینی ، لیدن ، ص ۲۰۲-۲۰۳

۸۷ ـ تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۳۳۳ ـ ۳۳٤

۸۸ ـ ایضاً همان چاپ ص ۳۳٤ ؛ الفهرست‌ابن‌الندیم چاپ‌مصرص ۳۹٤؛ و:
Aldo Meili, La Science arabe, Leide, p.108.

۸۹ ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ، ص ۱۹۸ ـ ۲۰۰ ؛ معجم‌الادباء یاقوت چاپ مصر ج ۱٥ ص ٥ ـ ٥۲

۹۰ ـ تاریخ علوم عقلی ج ۱ چاپ ۲ ص ۲۰٦ ـ ۲۸۱ وجشن نامهٔ ابن‌سینا تألیف نگارنده ج ۱ ؛ وتاریخ ادبیات درایران ج ۱ چاپ ۳ ص ۳۰۳ ـ ۳۱۸ و ۳٤٦ ـ ۳٤۷ ومآخذ متعددی که در این‌موارد نشان داده ام .

۹۱ ـ تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱ چاپ۳ ص۳۳۷-۳٤۲ ؛ تاریخ علوم عقلی ، ج۱ چاپ ۲ ص ۲۸۱ ـ ۲۸۷ ومآخذی که‌در آن‌نشان داده شده‌است.

۹۲ ـ تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ص ۲۸۹ ـ ۲۹۰

۹۳ ـ شرح احوال و آثار رودکی ، آقای سعیدنفیسی ، در ۳ مجلد ؛ تاریخ ادبیات درایران ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۳۷۱ ـ ۳۸۹

۹٤ ـ ایضاً تاریخ‌ادبیات‌درایران ج ۱ چاپ ۳ ص ٤۰۸-٤۱۹

۹٥ ـ ایضاً ص ٤٥۸ ـ ٥۲۱

۹٦ ـ ایضاً ص ٦۱۸ ـ ٦۱۹

۹۷ ـ دربارهٔ همهٔ این سلسله‌هارجوع شود به تاریخ‌ادبیات درایران ج ۱ ، چاپ‌سوم ص ۲۰۷ ببعد و ج ۲ ، چاپ اول ص ۳۸ ـ ٥٥

۹۸ - راجع به کیفیت نفوذ و تسلط قبایل زرد پوست اورال و آلتایی که درتاریخ ما به ترکان مشهورند رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج۲، چاپ‌اول، ص ۵- ۳۷و۶۸-۹۴

۹۹ - ایضاً تاریخ ادبیات درایران ج ۲ ص ۹۴ - ۱۳۵

۱۰۰ - برای‌در دست داشتن نمونه هایی ازاین‌سخنان رجوع کنید به تاریخ ادبیات درایران ج ۲ ص ۱۲۴ - ۱۳۰ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۲ - ۱۱۷

۱۰۱ - برای اطلاع ازهمهٔ این خاندانها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۵۹ - ۶۷ ومآخذی که درآنجا نشان‌داده شده‌است.